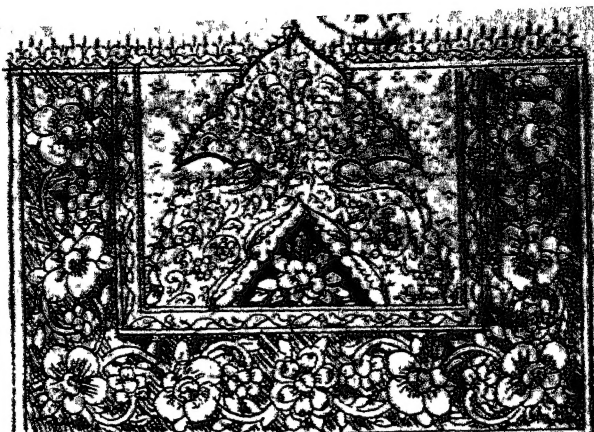


رسالة
فارسية شرح حال
سيد العلماء والمجاهدين
المفتي والمحدثين رئيس الحكماء
الأحسين المؤيد بروح الأمين المروء
الشريع خير المرسلين شيخ المشايخ الراشد
الشيخ أحمد بن زين الدين الأحاساني أعل
تعالى مقامه ترجمه از رب اله عرسية
تحریر عالم مل مرحوم شيخ عبده
فرزند ارجمند مرحوم
لقد في انحاء علماء



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى وبعد درین
زمان سعادت اقرآن رساله بدست افتاد از جناب عالم
عالم و فاضل کامل مرحوم میرور شیخ عبد الله اسکند الله
انصوری دارالسرور ابن ایشخ الاجل الامجد الاوحد علی الله
مقامه و رفع فی انجسد اعلامه در بیان بعض احوال و اخلاق
یکانه آفاق از زمان طفولیت تا هنگام وفات مشتمل بر آنچه
از خود آن بزرگوار دیده و شنیده لکن بزبان عربی بود
و عوام دوست سازا بهره و سودی نمیجوید لهذا این بنده
فقیر و شرمند سر را با تقصیر خائب خاسر محمد طاهر با شایسته

بجات حضرت جل مجد انجیل لری لری لری لری
 انجیل ترجمه آن نموده و دست انداز خل پور و کار چنان
 که از مطالعه این کتاب و مراجعه این خطاب و اطلاع
 بر احوال انجناب مشهور دای الوالایات کرد و که
 نقطه ناک باید که شود قبل ورنه هر سنگ و کی نو و بر
 و چون ترجمه زبان عرب بر زبان دیگر لفظاً بلفظ مطبوع طبع
 خداوندان فصاحت و ارباب بلاغت بلکه خالی از
 رکاکت نبود بدین سبب و لحاظ متعرض ترجمه الفاظ
 نکته و بطور اختصار ببیان اصل مطلب اقتصار نمود و
 مرتب ساختیم آنرا بر شش باب باب اول و نسب
 بزرگوار و حال آباء ایشان باب دوم و بیان احوال انجناب
 از طفولیت تا ثبات باب ششم و کیفیت ترقی و ذکر بعضی
 خواہای ایشان باب چهارم و کیفیت انتشار امر بزرگوار
 و اخبار ایشان باب پنجم و بیان عدد زوجات و اولاد
 امجاد ایشان باب ششم و بیان عدد رسائل و کتب ایشان

فاستمع ما يقول العبد جث يروی من احادیث
 و بعضی مایه من الاوصاف كاف لائل الانصاف
باب اول در بیان نسب و حال ابا ان بزرگوار
 چنگام ولادت ان عالمقدار بر بیل اختصار و هواحدین
 زین الدین بن ابراهیم بن صفیر بن ابراهیم بن داغر بن رمضان
 بن راشد بن دهم بن شروخ بن صوله اما بیان حالات
 ایشان داغر بن رمضان و جمله پدر ان را منزل امان
 چون بادیه نشینان در کوه و بیابان بود و ایشانرا علم و
 معرفتی چند ان مذاهب و ادیان نبود چون از اهل بیت و شایسته
 اهل تشیع نبودند لهذا من غیر معرفه بر طریق اهل سنت
 جماعت لکن خالی از تعصب و عداوت بودند و بمقتضای
 انا وجدنا آباءنا علی امته و انا علی آثارهم مقتدون بر
 کیش پیشینیان خویش بسیر میبردند تا آنکه مشیت پروردگار
 بر ان قرار گرفت که ان وجود مسعود را از این شجره مبارکه
 بر حصد شود و در وقتی باین داغر و پدرش رمضان بن

راشد تریعی و قصد که من بعد از مجاورت ایشان مانع
 گشت لاجرم ترک ایشان گفت و عیال و اطفال خویش را
 بطریق که از قسرای بحار است انتقال داد و زمانی بگذشت
 که از گیش خویش بر گشت و قبول شیخ و ولایت بهیست
 نمود و نسلا بعد نسل و فرعا بعد اصل طیب و طاهر شد تا آنکه
 آفتاب جمال آن بزرگوار ظاهر آمد از نسل مبارک شیخ
 زین الدین علیه الرحمة در ماه جب از سال یک هزار و صد
 شصت و شش هجری علی حاکمنا آلاف التحية والثناء
 باب دوم در بیان احوال انجناب از طفولیت تا شباهت
 چون سن مقدسش بدو سال رسید بارانی شدید و خیلی عظیم
 بده آمد که بلد ایشانرا آب گرفت و تمامی عمارات را خراب
 کرد مگر مسجد و خانه عمه آن بزرگوار فاطمه بنت ابراهیم طحبه بجا
 و عمق آب در جامای بار ارتفاع بیش از دو ذراع بود و منظر
 که نهضتیه را بنحاطه دارم و چون سن مبارکش به پنج سال رسید
 از قرائت قرآن مجید فارغ گردید و همیشه اوقات متفکر و متدبر

بود حتی اینکه میفرمود که هشکام معاشرت با اطفال تنم
در میان تنها بله و لعب شغول بود لکن در امری که
محتاج بنظر و تدبیر بود بر همه متقدم بودم و سبقت می‌گرفتم
و چون تنها می‌شدم در عمارات ویرانه و اوضاع زمانه نظر
میکردم و عبرت می‌گرفتم و با خود می‌گفتم چه شدند ساکنان
اینجا و گجایند عامران اینها و متذکر حال آنها گشته می‌گفتم
و باین خورد سالی عادت بر این جاری بود و در این زمان
والی بحاحسین پاشا آل سیاب بود و وقتی با طایفه از
اعراب تخرمک و سرکردگی محمد آل عزیز بروی تاخته مخصوص
و مقتولش ساخته خویش بجایش نشست زمانی نگذشت که
دینار اگداشت و گذشت پسرش علی آل محمد که جوانی عجب
موصوف و بقوت معروف بود بجایش ایالت نمود
برادرش دهن آل محمد کتبی بابو عرققتلش رساند و مقتولش
قرب بخیمه بود مستی بجوراء و در این وقت سن مقدس آن
بزرگوار تقریباً پنجسال بود میفرمود چون بر مقتل و سخی گذشتم

اند حالش عبرت میکردم و با خود میگفتم این ملک این
 قومک این شجاعک پس متذکر حال خویش و اوضاع
 روزگار میشدم و برقلب دنیا و ایش میگفتم و نیز میفرمود
 که قریه که بسکن با بود ایش را بلاهی و معاصی حسرتها
 بود واحدی در میان ایشان نبود که امری بمعروف
 و نهی از منکر یا دعوتی بسوی خداوند نماید و چیزی
 از احکام و حلالی از حرام نمیدانستند و خیانت به و بعب
 خویش مشغول و حریص بودند که آلات لهو خویش را برادر
 خانها میا و نجیثه و بداندانها برکد میکرد تفاخر نمینمودند و مری
 ایشان را مجمعهای خاص بود که بکلی جمیع آمده مشغول بانواع
 ملاهی و اقسام مناهیه میشدند و از طبل و فر و مار و تار و رباب
 و عود و انواع سرود و بجهل و کذا از نمینمودند و من
 چون بر مجالس ایشان میگفتم در گوشه با اطفال می نشستم
 تنم در میان آنها بود و روح متعلق بچالم بالا چون تنها
 میشدم خلوتی گزیده بفکرت فرو میرفتم و بحال خویش میکردم

و نفس خود را بر معاشرت ایشان و مجاورت ایشان ملت
 میکردم و گاه میشد که میخواستم خود را بطلاک نمایم با آنکه
 ابد آنمیدانستم که این اعمال حرامست یا حلال لکن با طبع
 و لذات از آن افعال و صفات تنفر و تنه ج بودم زیرا
 شباهت با اعمال اهل جنون و سفاهت داشت و پیوسته
 تفکر مینمودم که خداوند این خلق را عجب و لغو و محض لهو
 و لعب نیافریده و عقل خویش میفهمیدم که باید اراده از
 فرموده باشد لکن هرچه تفکر میکردم غایت ایجاد و
 این بنیاد را نمیفهمیدم پس نه ام تنگ میشد و همواره
 اوضاع دنیا فکرت میکردم و عبرت میکردم و از مجاورت
 اطفال و معاشرت جمال با وصف خوروی سال نفرت
 میجویم و خلوتی گزیده بحال خویش مشغول میکشتم تا آنکه روزی
 تنی از اقربا که با اعمال و حرفه نیز مبتلا بود نزد من آمد و گفت
 یا بن عم جان در نظر دارم که شعری چند بنظم آورم و از تو
 اعانت میخواهم با آنکه طفل بودم اجابت نمودم و اورا

چند از بغل در آورده و نظر می کرد از وی گرفتم و گشودم
ایاتی ملاحظه نمودم منسوب بشیخ علی بن حماد بحرینی در مدح
امّه اطهار امجاد سلام الله علیهم اجمعین و بی هذمه

لله قوم اذا ما ليل حضم	قا موا من النش للرحمن عباد
ویرکون مطایلا ملتم	اذا هم منبادی الصبح قدلا
الارض تبکی علیهم تقصیدتم	لانهم جعلوا الارض اوقادا
هم المطیعون فی الدنیا کما فطم	وفی القیمه ساد وکل مرابا
محمد وعلی خیر من خلتوا	وخیر من سکت کفاهم اعدوا

چون این اشعار را قرائت کرد و اوراق را انداخت و گفت
آنکه چون من بخواند انشا شعر نتواند چون اینکلام از
وی شنیدم بخاطر رسیدم که تحصیل نخوانم که انشا شعر
توانم طفلی از سوبان که نامش شیخ احمد بن محمد آل بن حسن
و نامش عمزاده مادر من بود در تهریه بقبریه ما قریب نزد
شیخ ادیب محمد بن شیخ محسن مشغول تحصیل بود از وی پرسیدم
که در نحو مبتدیر چه کتاب ضرور است گفت عوامل چربان

نسخہ از وی گرفتم و نوشتم لکن از اظهاریں امر نزد پدر حیا
 می نمودم اما چون شوق این امر بر من غالب آمد خاصه
 انشاء شعر بر آنکه امری بر تر منظور نظر متصور نبود و روی
 در خانه خویش در حجره پدر خفتم و اوراقی در کف گرفتم شاید
 پدر بیاید و بنشیند و اوراق به پسند آید و نشست دید
 و از مادر پرسید در کف چه هست گفت نمیدانم گفت بگر
 و بیاور چون خواست بگیر دست خود را چون نامانست
 کردم گرفت و برد و نمایاند فرمود رساله بخواست از
 کجا آورده گفت نمیدانم فرمود بجایش نه من نیز دست خو
 ست کرده در کف نه پس از جای خویش برخاستم و
 اوراق پنهان داشتم مانند آنکه نمی خواهد کسی آگاه شود
 رسید این رساله را از کجا آورده گفتم خود نوشته ام فرمود
 تحصیل داری گفتم آری لکن بدون اختیار بر زبانم جاری
 شد زیرا که چندان حیا داشتم که فو قش متصور نبود الغرض
 بامدادان مرا نزد شیخ محمد بن شیخ محسن فرستاد و شیخ

نیز از بابان طفل بناسبت خویشی همدرس نمود کتاب
 اجرومیه و عوالم را نزد وی با انجام رسانده بتحصيل علوم
 دیگر پرداختم لکن در آشنای طلب چون شغای قلبی حاصل
 نشد باطنا منصرف گشته ولی ظاهراً مشغول بودم و در نفس خود
 داعیه مابدون داعی خارجی مشاهده مینمودم و قلق و اضطراب
 در دل خود میافتم و بسواره طالب خلوت و مایل لیت
 بودم و کوه و بیابان را دوست میداشتم و از مجاورت خلق
 و معاشرت ایشان مستوحش و پریشان بودم و پیوسته در
 اوضاع روزگار فکرت نموده عبرت میکردم بآب سیم
 در بیان کیفیت ترقی و ذکر بغض خوا بهای انجناب حکایت
 مینمودم که همچنان مشغول تحصیل بودم شبی در خواب دیدم که
 جوانی بن من بیت و پنج آمد و در کنار من نشست و با او کتابی
 بود روی خویش بمن نمود و ارکشود و قول خدای تعالی را
 معنی فرمود که الذی خلق فسوی و الذی قدر فهدی
 خلق اصل الشیء یعنی بیولاه فسوی صورته النوعیه و قدر استباه

فمداه الی طریق الخیر و الشرفی من هذا النوع پس از خواب بیدار
 شدم و خاطر از دنیا و مافیها سرد ختم و بالمره از تحصیل علوم
 ظاهریه منصرف شدم و بهر کس که میکند ششم کلمه از آنچه در
 خواب شنیده بودم نمی شنیدم بلکه علم حق و حدیث از کسی
 نمیدیدم پس بر اینحال در میان مردم بودم تمام با ایشان مشغول
 و جامع بفرسنگها دور و چنان مینمود که گویا کسی مرا میخواهد
 و خواننده را نمی دیدم و آنافا تا این حال در من قوت میگرفت
 و وحشت و نفرت از خلق زیاد میگشت تا آنکه از یاران مهاجر
 کرده غلت جستم و چون مصیبت زدگان در گوشه فحش شستم و در
 از اغیار بر روی بستم و بگریه و زاری و ناله و بقیار شغول
 گشتم چون کسیکه بجزی مالوف و از وی مشغوف بوده کنوش
 از دست رفته که نه اورا خبری است و نه از وی اثری الغرض
 میفرمود در این مدت چیزها مشاهده کردم که احصا نتوان نمود
 متعجب باشی در خواب دیدم که تمام خلق بر بامها برآمده
 که مشاهده امری نمایند من نیز بام خانه خویش برآمدم در

ایحال خبری از ما بین مغرب و جنوب آمد یکطرفش متصل با آسمان
 و طرف دیگر بر زمین آویخته همه سرجه نزدیک تر میشد فروتر میشد
 تا آنکه به ما رسید پس طرف افشایش من آمد بادست خویش
 اورا گرفتیم چندان لطیف بود که بادست مومس نمی گشت لکن
 به چشم محسوس بود که جسمی است بلوری و سفید که از شدت
 صفا قریب بخواست و چون حلقهای زره بافته و بر من کمی
 بر او دست نیافته و نیش نرشی در خواب دیدم که بهمان
 قسم مردم نیز بر ما مها برآمده اند که مشاهد چیزی نمایند
 نیز بر آمدیم و منکریم بحیزی که از آسمان آمده و جهانش
 با آسمان متصل و وسطش با خانه ما مقابل و دست احدی بر من
 بوی نرسید اورا گرفتیم جسمی غلیظ و شبن بود و نیش در
 خواب دیدم که گویا کوبی بسیار بلند است که از اطراف
 با آسمان رسیده و همه خلق در تدبیر بالا رفتن برویند و احدی را
 مقدور نیست مگر اندک آلاسن که بیک لحظه با کمال سهولت
 تا قله دی رفتم و نیش در یکی از رسائل مرقوم فرموده اند

که شبی در خواب دیدم که بمسجدی در آیدم سه نفر مرد و پنج
 ویکر یا فتم انشخص از بزرگ آنها پرسید یاسیدی چه قدر زندگانی
 خواهی نمود گفتش مگر این کیت گفت حسن بن علی است علیه
 السلام نزدیک رفته سلام کردم و دست مبارکش را بوسیدم
 و چنان گمان بردم که دو نفر دیگر حسین بن علی و علی بن بحسین
 علیهما السلام فرمود علی بن الحسین و باقرند عرض کردم یاسیدی
 زندگانی من چه خواهد بود فرمود پنج سال یا چهار سال یا فرمود
 پنج سال و چهار سال گفتم الحمد لله و گویا در اینجا بیشت خواهد
 و سرم بجانب قطب جنوب است و آنحضرت بر طرف من
 ایستاده و آن دو بزرگوار طرف راست من چون از من
 اظهار رضا بقصار دید نزد سرم من نشست و دمان مبارک
 بر دامن نهاد حضرت علی بن الحسین عرض کرد اصلاح بفرماید
 فرجش اگر خراب است فرمود فرجش را بیم ندارم و لو عقیق
 لکن قلب محل خوف است چون این سخن شنیدم بدش
 او بختم دست مبارک بر صورتش نهاد و تاسینده ام

که احساس برووت در قلب خدیش نمودم در این وقت گویا
من و ایشان ایستاده ایم عرض کردم یا سیدی مرا
خیزی بیا موز که چون قرائت کنم شمار از یارت نایم فرمود

این ابیات را بد اوست نما هرگاه بخوابی به پستی

کن عن امورک معرضا فلم یأتع المضیق ولرب امر متعب الله فیصل بالیاء الله عودک الجمیل	وکل الامور الی القضاء ورب ضاق الفضا لک فی عواقبه رضا فلا تکن متعرضا فقس علی ما قد مضی
---	---

پس فرمود

رب امضاقت لنفوس لا تکن من وجه روح یا ینما المر کیب و ف	جانها من قبل الله فرج ربنا قد فرجت لک الرج جان الله روح و فرج
--	---

و آنحضرت فقره از اول و فقره از ثانی قرائت میفرمود
عرض کردم این چه قسمست فرمود گاه در شعر اینگونه استعما

می شود عرض کردم یاسیدی اینقصیده را ملاحظه فرموده
 که مطلعش این است الا نظرت یا خلیلی بین احوالی فی ایها
 هو اعلی لی و احوالی فرمود دیده ام و قصیده عجیب است
 الا اینکه ضایع است و از اینجهت نیز فرمود که در تغزل انشاء
 کرده بودم پس عرض کردم یاسیدی انشاء الله در مدح
 شما قصیده عرض خواهم کرد پس نظر انصاف ایشان بودیم که
 ابیات را فراموش نکنم چرا که بوعده ایشان اطمینان داشتیم
 الغرض شبی بر پیل عادت مشغول عبادت بودم تخی بغایت
 بلند در انحوالی بود که بوتری بروی نشسته با صوتی مطرب و مؤثر
 میخواند متذکر حالات پیش و رویای خویش و وعده انشاء
 قصیده گشتم و اینقصیده را عرض کردم که مطلعش اینست

ای الغراغ و جل الجلل و ما جمعی و ما حتم

خلاصه میفرمود ابیاتی را که در خواب تعلیم گرفته بودم بر قرآن
 مداومت می نمودم و اثری نمیدیدم و قتی بخاطرم رسید که مرا
 تخلق بمضامین اشعار است نه قرائت و تکرار پس بر عبادت

افزودم و فکرت و نظر می نمودم و قرائت قرآن و تدبر در
معانی آن و استغفار در اسحار بسیار میکردم پس من بعد
خوابهای عجیب و چیزهای غریبه در آسمان و زمین و جنت
و برزخ و عوالم غیب و شهادت از نفوس و الوان مشاهده
میکردم که عقول در آن حیرانت و ابواب دیدن بود
برویم مفتوح شد حتی اینکه غالب شبها هر یک از آن بزرگواران
که میخواستم زیارت میکردم و عرض حاجت می نمودم
و جوابها می فرمودند حتی آنکه اگر در وسط کلام بیدار میشدم باز
بجواب رفته از همان مقام فرمایش را با انجام میرساندند
تا کار بجائی رسید که مردم خواش میگردند که برای شان
التماس دعا نمایم و می نمودم وقتی برادرم شیخ صالح گفت
چون خدمت حضرت حجت مری بر من التماس دعا نمایند
و نمودم و اجابت فرمود و پیراموده پسری داد پس زنش
برین الدین بارور شد و نیز می فرمود در اوائل امر
وقتی خدمت حضرت حسن بن علی علیهما السلام رسیدم

و سائلی چند پرسیدم و جواب شنیدم پس دمان مقدس
 بردمانم نهاد و آب دمان مبارک در دمانم هم ریخت و
 میاشامیدم لذت تر از شفا و ولی کرم بود و مقدار نیست
 بدین منوال گذشت و نیز میفرمود و وقتی خدمت حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و اله رسیدم عرض کردم یا سیدی اش
 دارم که رخصت دهید دنیا را ترک گویم و معروف خلق نیام
 فرمود این حال که تراست اصلح است بمالعه نمودم تعاف
 فرمود و گذشت در طلبش برآمدم و نیز بخدمتش رسیدم و بر
 بمالعه افتادم فرمود ممکن است پس از چندی و نیز نجابت
 شد باز بخدمتش نمودم بخدمتش رسیدم و بر اصرار میفرمودم
 و تکرار می نمودم گاه میفرمود این حالت اصلح است و گاه
 میفرمود پس از چندی تا آنکه از اجابت مایوس شدم عرض
 کردم پس مرا توشه عطا فرما دست مقدس برآورد که بر
 صورت و سینه ام نهد عرض کردم مقصود این نبود فرمود
 چه میخواهی عرض کردم از آب دمان خویش سیرابم کن پس

دمان مقدس بردمانم نهاد و آب دمان در دمانم ریخت
 شیرین تر از شهد و سرد تر از برف بود و لی کم بود و هر دو
 استاده بویم مرا از لذت و برودت آن آب ضعف عا
 کشته نشتم و بر خاستم و آنحضرت از مشاهده اینحال بنجدید
 پس باردیکرم از آن آب نوشانید و گذشت و نیز منفر
 وقتی خدمت حضرت امیر علیه السلام رسیدم در مجلسی مشغول
 از علما و اکابر پیش رفتم آنحضرت بجهت تعظیم و اجلال بنده
 خویش برخاست در صف النعال نشتم فرمود پیش پای
 که اینجا جای تونیت پس برخاستم و نزدیک آن بزرگوار
 نشتم او نزدیک تر میخواند و من بچی میرفتم تا که از نزدیک
 هم رفتم پیش و مراد گنا رخویش نشاندم سالی چند پرسیدم
 از آنجمله آنکه بیع نصیره جایز است یا نه فرمود نه پس حاجت
 خویش عرض کردم فرمود چیزی در دست ندارم گفت علی
 ولی آمده ام در خصوص آن امر معهود که منزلت و مقام ترا نزد
 پروردگار بدام فرمود انشاء الله خواهی داشت و نیز

میفرمود وقتی میان من و شیخ محمد بن شیخ عصفور بحث
 بسیار واقع شد و اصرار بر انکار من می نمود چون شب شد
 خدمت حضرت علی بن محمد الهادی علیه السلام رسیدم
 و شکایت از حال مردم نمودم فرمود ترک ایشان کن و
 بحال خویش مشغول باش اوراقی خد مرا عطا کرد و فرمود
 این اجازه دو ازده کانه ماست گرفتیم و کشودم و نظر نمودم
 هر صفحه مصدر بود به بسم الله الرحمن الرحیم و پس از آن اجاز
 یکی از آن بزرگواران و شتم بود بر چیزی خد از اوصاف
 و وعدا و اموریکه از عظمت آنها کسی تصدیق آنها نمی کند
 با آنکه من اهل آنها نیستم و نیز میفرمود وقتی خدمت حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیدم سخنی فرمود عرض کردم یا
 رسول الله قائل اینکلام کیست فرمود منم قائل گفتم یا سیدی
 تو بحال من اکاهبی و من نیز خویش را ایناسم که اهل انمقام شتم
 بچه سبب اینکلام را فرمودی فرمود بغیر سبب عرض کردم
 بغیر سبب فرمود بلی ما مورم که چنین بگویم عرض کردم که ما

فرمود بلی ما مورم و نیز ما مورم که بگویم ابن مدریس از اهل
 بهشت است و نیز ما مورم باینکه بگویم عبدالله غودی
 نیز از اهل بهشت است و معروف مشو بظاہرش که حبیب است
 چرا که رجوع باینکه کند و لو حسن کام مرگ و میفرمود که ابن
 مدریس از جمال شیعه از اهل حساب بود و عبدالله غودی
 مردی سنی کمر کچی بود و هیچ عمل خیری از وی نشنیده بودیم
 الا اینکه جمعی از اقرباء ما را دوست میداشت و تعظیم و تحرم
 ایشان ننمود و بخدمت ایشان میرداخت الغرض روزی
 در محضر جمعی از شیعه حکایت بازگفتم عبدالله ناصر عطار از
 جمله حضار بود گفت مرا با وی صداقتی بود بلکه اخوتی از حال
 وی جز من و خدا کسی آگاه نبود و باطناشیعه مخلص بود
 و از اتفاقات مرا و را اینکه وقتی طایفه از اعراب شیعه
 قلیف خروج کرده کار بکار زار کشید لاجرم مردم بحسب
 استعانت حبه جماعتی با عانت ایشان بیرون رفت از
 آنجمله عبدالله غودی بود که در همان ایام بشهادت

فائز کث خلاصه رویای آن و الامقام بر سیل کشف
 و الهام بودند نه خفا و احلام و در مقام خدمت هر یک
 از ائمه اطهار علیهم السلام که میخواستند میرسدند و مهمل
 که مشکل بایشته بود و میرسدند و جواب کافی کافی با مقام
 ادله و بر این میفرمودند که ابد احتیاج بر اوجه و مطالعه
 کتب نبود و اگر احوالنا رجوع میفرمود بعضی بمان
 بود که در خواب آزموده بود اعلی الله مقامه و رفع فی جنان
 اتحد اعلامه باب چهارم در کیفیت انتشار
 امران بزرگوار و ذکر انصار ایشان بر سیل احوال و
 اختصار در سنه یک هزار و یکصد و هفتاد و شش که گذشت
 از سن مقدس بیت سال در این حال آن اسرار
 الهی و حکم نامتناهی را اهل برای اطهار بلکه بیان یک
 هزار و در آن بلاد و دمار نیافت زیرا که در آن بلد جمعی
 نمی بودند و غالب آنها اهل تصوف و برخی شیعه اثنی
 عشری و در میان ایشان علمای ظاهری قشری که ایشانرا

ربطی بحکمت نبوده جای اسرار خلقت لاجرم آنهک حاجت
 و ساز مسافت فرمود و راه عقبات عالیات در پیش کرد
 تا مکر ایلی برای امر خویش جوید چون بکر بلای معلی و نجف
 اشرف مشرف گشت در مجالس و محافل علما و فضلا حاضر شد
 تا پایه و پایه هر بکر معلوم فرماید و مشاییر علما در آنوقت
 جناب آقا باقر و جناب سید مهدی بودند اما شیخ خفیه
 بن شیخ خضر و میر سید علی را چندان شهرت و ترقی نبود
 الغرض غالباً در مجالس درس و بحث ایشان کاحد من
 الناس جز و حضار و مجالس حاضر میکشت و می نشست
 و احدیر از حاشا آگاهی نبود و وقتی از جناب سید مهدی
 خواش اجازه روایتی فرمود چون معرفتی نداشت تامل
 و توقفی نمود پس سید تالیف و تصنیف چه دارد او را قی
 چند در شرح تفسیر مرقوم رفته بود بوی نمایان پس از وقت
 نظر گفت یا شیخی نه او را قدر توانست که مرا اجازت دهی
 پس اجازه نوشت و داد نیز در همان ایام رساله در قدر تحریر

رفته بود پوی نمایاند در نظرش عظیم نمود از آنجا که با کمال
انصاف بود زبان به دایح و اوصاف کشود و احترام فوق
الغایه و اکرام پلانهایه می نمود با اینکه از مشاهیر فضلا و مطاع
اهل ان ولا بود مع هذا هرگاه ان بزرگوار مجلس و از
مشد بالمره توجه و اقبال از ملائذ و حضار برداشته متوجه
ان بزرگوار میکشت چون مراجعت می فرمود روی خویش
بخضار نموده زبان تجبید و تعظیم میکشود می فرمود العجب
کل العجب چگونه چنین گوهر گرانجه از مثل انصید فبا برین
آید همانا انمرو آیتی از آیات پروردگار است که دلیل قدرت
اوست چرا که از بلدی برخاسته که خالی از علم و حکمت است
و اهلش بادی نشینان و روستا می مانند و فتهای علمشان مع
مسائل نماز است فقط و برخاستن چنین عالم ربانی که بر
یصح صاحب فضلی فضیلتی نکذاشته ظاهر و باطن را جامع است
و انوار الهی از جالش ساطع این همانا فضل پروردگار است
که یوتیه من یشاء با آنکه جناب سید ندیده بود مگر اندکی بسا

و یکی از هزار اگر مطلع میشد بر بعضی اسرار خدا نمی میرد
 باوه در دالوده اش مجنون کند * صاف اگر باشد ندانم چون کند
 عجز الواصفون عن صفته بر زبان میرانند و ما عرفاه حق معرفت
 میخوانند اغرض پس از چندی در آن صفحه طاعونی پدید آمد که
 ابل عواق را توقف ممالایطاق گشته لاجرم یکی متفرق
 در آفاق شدند و آن بزرگوار نیز مهاجرت و بموطن
 خویش مراجعت فرمود پس از ورود مریم بنت خمیس ال
 عصریر که از ابل قرین بود نکاح خویش در آورد و او را
 زوجات ایشان بود چنانکه مذکور خواهد شد انشاء الله
 تعالی باری چون چندی اقامت فرمود امرش شهرت
 گرفت و کائنات علی المنار و الشمس فی وسط النصار بر ابل
 ان دیار ظاهر و آشکار گشت و معروف بن الانام و
 مرجع خاص و عام گردید در این وقت بواسطه معاشرت و الواد
 خلق باب رویا مسدود شد و چندی گذشت که احدی از
 انمه سلام الله علیهم رطافات نفرومود الا قیس که بعضی انها

مذکور شد الغرض پس از چندی با عیال و اطفال ببحرین
 انتقال فرمود و چهار سال اقامت نمود تا آنکه در شهر جب
 از سه کچرار و دو لیت و دو وزده فاطمه بنت ابراهیم جدّه
 فرزندش شیخ عبداللّه وفات یافت پس از وفات وی
 غم عبات نموده پس از مراجعت در بصره توقف فرمود
 و عیال را نیز از بحرین بدانجا انتقال داد و در محله جبرایله
 در خانه حاجی ابراهیم عطار طبق بابی جلّه منزل فرمود
 پس از چندی تشریف فرمای ذوق گشت در انوقت حاج
 انجاشیخ علوان بن شیخ شایه بود و باین بزرگوار حسن
 سلوک و رفقای اطهار می نمود چون دو سال بدین منوال
 گذشت شیخ محمد بن شیخ مبارک او را محاصره و اخراج
 نمود خود بجای نشست یکسال هم در ایام حکومت وی تو
 فرمود در اول این سال که سه هزار و دو لیت و شانزده
 دروز عید غدیر و ثانی علیه اللعنه در کربلائی محلی خروج کرد
 قتل و غارت بنیهایست نمود با بکلمه و قتی باین بزرگوار

و شیخ محمد بن شیخ مبارک منافرتی و اقصا لاجرم بصره
 مسافرت فرمود و نیز در محله جسر احمید در خانه ابن بدر
 منزل فرمود چندی نگذشت که از هجوم انام و اجتماع
 خاص و عام متفق و منزعج گشت ناچار بجمارات که یک از قری
 بصره است تحویل فرمود پس از چندی باز به بصره معاودت
 نمود و از اینجا باز قریه دیگر که موسوم به تنویه تشریف برد
 چندی توقف نموده نشو که غریبهان قریه است انتقال فرمود
 و بیچده ماه متوقف بود از اینجا که بالطبع از معاشرت انام
 نفرت تمام داشت هر وقتی بجائی انتقال میفرمود تا که
 محلی مطبوع یابد و هر جائی از جهت مناسب نیافتاد اند از آنجا
 بجای دیگر میفرمود آنحضرت وقتی بعد از انعم ابن سید تشریف
 برآوردی که از اجلاسادات و مشاهیران صفحات بود و
 کرد سرگاه خاطر مبارک مایل بانزو او و علت است
 در این حوالی قریه است موسوم بصفاوه مال طایفه از رعیه بر
 اسودکی مناسبتر از آن محلی نیست چرا که از محل عبور و مرور است

لکن در سنه هزار و دویست و نوزده با عیال بدان محل
 ارتحال فرمود و یک سال نیز توقف نمود مطبوع طبع هاپو
 نیفا دو از حیث اهل و زمین خبیث ترین بقاعش یافت و قصیده
 عزادری در مدتش انشاء فرمود که مطلعش این است
 و اهرنذا لله لیس بعد * و هو لما تجتمع مسد و
 لاجرم اهل و عیال را نزد فرزند خویش شیخی بنیاده
 و خود بمصاحبت فرزند دیگر شیخ عبداللّه مسافرت فرمود
 بقره از قراهی و اقمه بر شعبه از شعب شطرات موسوم ببط
 الکاکر که مال سید احمد بن طاله بود نازل گشته همان داری
 و پذیرائی نمود پس از سه روز توقف بدو ورق نشسته تشریف
 فرمای سوق الشیوخ شد در اینوقت شیخ محمد تقی فرزند آن
 بزرگوار ساکنان محل بود شیخ عبداللّه را مخلص طلب
 علم نزد او بخواهاده خود تشریف فرمای بصره شد و منبر
 جبه عیال معین فرموده از بی ایسان فرستاده پس از ورور
 ایسان خود غم زیارت عبات عالیات فرمود که از آنجا

بار خلدس شرف شود پس سار سفر فرمود بصاحبت
 خویش از فرزندان شیخ علی و از دیگران سید صالح بن سید
 سلمان مولوی موسوی و سید حسین بن سید احمد حسینی و
 حاج خلیفه ابن دیرم کحانی و از زوجات مریم بنت حمیس
 و آمنه بنت سید احمد را اختیار فرمود و اینست کلام سال نبر
 و دولت و بیت و یک بود چون از سوق الشیوخ عبور
 فرمود شیخ عبداللہ نیز بایشان ملحق گشته بساوه تشریف
 و از انجا بجنب اشرف شرف شد و از انجا بسا بر تعبات
 عالیات تا وارد کاظمین گشت شیخ عبداللہ را محض تحصیل نیز
 بسوق الشیوخ فرستاده خود غنیمت زیارت حضرت
 رضا علیہ السلام فرمود عبور آتشرف فرمای یزد شد و اینوقت
 از علمای شیخ جعفر بن شیخ خضر دیرد بود او و سایر مردم در
 العبادہ اگر ارم زیاده و احترام فوق العادہ بجای آوردند
 و نیز در ان ملا از علما و فضلا جمعی کشیر بودند چون خدمت
 ان بزرگوار رسیدند چیزی نماند دیدند که از احدی ندیدند

و نشینده بودند لاجرم یکی طریق ارادت پیشه گرفته طالب
 و مایل اقامت آن بزرگوار شدند و بنای التماس تاخیر
 حرکت نهادند چون امر مهم در پیش بود قبول فرمود انا
 چون ایثار قابل و مایل دید و عده مراجعت نمود و بجهت
 فرمود پس از ادای زیارت بیزد معاودت کرده
 که الکریم اذ او عدونی ایامی چند توقف فرمود چون
 اراده حرکت نمود اهل یزد از آغاز التماس نمودند و بر
 بمالعه و اصرار فرمودند چون ایثار لایق و شایق
 دید اجابت فرمود بعض عیال را بمصاحبت شیخی و سید
 صاحب و خلیفه ابن دیرم از راه شیراز و بهبهان و ذوق
 روانه بصره فرمود و خود با یکی از زوجات و سید حسین
 اقامت فرمود و بنای دعوت نهاد پس یوما فیوما
 علم و اخلاقش شهره آفاق شد و امرش در بلاد و ویا
 انتشار یافت تا آنکه سلطان بن مان فتحلی شاه قاجار را
 نسبت بان بزرگوار ارادتی به رسید و شاق یارش

کردید مکتوبات بی درنی مشحون بر اظهار ارادت و شوق
 زیارت ارسال میداشت از اینجا که معاشرت سلاطین و
 اعیان بر طبعش گران بود و نامهموار سواره متعذر باشد
 میکشت تا آنکه بر مبالغه و اصرار فرسود و مکتوبی بدین
 مضمون بجزش نوشت و ارسال نمود که اگر چه مرا واجب
 و تحت که زیارت آن مقدای انام و مرجع خاص و عالم
 شرف شوم چرا که مملکت ما را بقدم و محبت لزوم خود بشود
 فرموده لکن بجهاتی مقدور نیست و معذورم و اگر بخواهم خود
 روانه یزد گردم لا اقل باید ده هزار قشون همراه خود
 و شهر یزد وادی است غیر ذی فرع و از ورود این قشون
 اهل آن و لا یقطن و غلامتلا خواهند گشت و آشکار است که
 آن بزرگوار را رضی بخلق پروردگار نیست و الا من کمتر از آن
 که در محضر انور مذکور گردم چه جای آنکه نسبت بآن بزرگوار
 تکبر و رزم پس از وصول این مکتوب هرگاه ما را بقدم و
 لزوم سفر از فرموده فیهما المطلب و الا خود بناچار داد

دار العباد و خواهیم نمود چون ملاحظه مکتوب فرمود و کلان
 بزرگوار دشوار گشت چاره آن دید که سر خویش گیرد و در
 وطن و پیش ایند از غنیمت شیر از نمود که بصره باز کرد و
 چون اهل دار العباد از غم و اراده اش الکی یافتند اجتماع
 نموده در صدد امتناع برآمدند که مبادا سلطان از ایشان
 بخاطر رسد که اهل بزد از خوف و ترس و دشمنی باعث این امر
 گشته اند بدین سبب مورد مؤاخذه خواهند بود و غذای
 مسموم نخواهد افتاد خاصه که زمستان است و برف و
 باران و سرف و باد و عجم خالی از صعوبت نیست و آن بزرگوار
 با وجود ضعف و نقایص خدای نخواسته مورث ملت
 خواهد بود الغرض از هر نوع سختی را ندانند تا آن بزرگوار
 بناچار توقف اختیار فرمود پس از آن اشراف و اعیان
 گرد آمده در جواب نامه سلطان حیران مانده فرمود اگر
 غدر از رفیق آرم خود خواهد آمد و مفاسد متراشیده و قحط
 اگر و عده رفیق و همسرهای زمستان مانع در این وقت

میرزا علی رضا نام که از علمای اعلام و فضیلتی با احترام
 بود متعسف شد که بقتضای آن بزرگوار را وارد طهران نیاید
 که ابد اگر وی بخاطر خاطر وارد نیاید و بسواره خود
 متحمل خدمات و زحمات گردد پس عزیمت طهران فرمود
 و میرزا علی رضا نیز بانجام خدمات مشغول بود تا وارد طهران
 شدند سلطان اکرام فوق غایت و احترام بی نهایت
 نمود و در روز بروز را درتش زیادت میکشت و چنان
 معتقد بود که آن بزرگوار اطاعتش واجب و مخالفتش
 کفر است و چنان اتفاق افتاد که در همان ایام زلزله
 بی در پی در شهر ری و توابع وی حادث شد که غایب
 اماکن و مساکن را منهدم ساخت شبی سلطان در خواب
 دید که کسی میگوید اگر جناب شیخ احمد در این بلد نبود
 بر اینده ایش بزرگوار له لالاک میشدند ترسان و هراسان بر چاه
 و حکایت باز گفت بدین سبب برارادت و اعتقاد
 افرو و مسائلی چند سؤال نمود و آن بزرگوار مسائل چند در جواب

مرقوم فرمود که در باب تعداد کتب خواهد آمد ان شاء الله
 الغرض پس از چندی خاطر مبارک از توقف و اقامت در نجف
 کرد و ملائت گرفت ضمناً اینک معاودت فرمود چون بطلا
 اینحال معلوم گشت از پی ممانعت برآمد و تکلیف مجاورت
 نمود مقبول نیفتاد و بر سالفه افسرد و با فرمود و در اینوقت
 خاطر مبارک هم از خبر خروج قتل و غارت و تابی علیه آله
 و بصره و بودن اولاد و عیال در آن صفحہ پریشان بود و
 با سلطان مجلسی اتفاق افتاد و باز آغا ز تطف نمود و ذکر تو
 پیش آورد و کما فی السابق ابافرمود از هب قبل سخنی را ندان
 آنکه عرض کرد که بصره و حوالی را کنجایش آن وجود مبارک
 و عالمی چون آن بزرگوار علم خود را اظهار نتوان داشت خا
 که عرب را با آن حکیم و اسرار منی نیت و بر مثل آن بزرگوار
 عالمی واجب است که نشر احکام و در میان آنانم و کشف بجا
 ظلام از خاص و عام فرماید و این امر در بلاد عرب صورت
 امکان نپذیرد الغرض پس از اصفای اینکلمات ملاحظه فرم

و غالباً اینها را گفته است

که در این ای عجم کاینکه تحمل بعض اسرار و حکم باشند یافت
 لهذا اظهار قبول مؤل فرمود سلطان خوشنود گشته نیز عرض کرد
 که الحال که اجابت فرموده اید استمد عاجزانت که نیز
 فرموده طهران برای توقف اختیار فرماید که ما هم نیز در جوار
 آن بزرگوار مستفیض گردیم از آنجا که آن بزرگوار مایل مانزد
 و غلت بود و توقف طهران با الحال کمال منافات داشت
 اما فرمود تا وقتی باز آغاز نمیشد که اگر میل مبارک بسکنای
 طهران باشد منزلی مناسب تعیین شود فرمود تعیین منزل
 آنست لکن اگر من در جوار سلطان منزل گیریم باعث
 امر سلطنت خواهد بود بسبب رسید فرمود آيا با احترام و
 غت باید بود یا خواری و ذلت عرض کرد باید آه
 با کمال غت و استقلال و جلال باید زیت ما را رخصت
 جز رضای آن بزرگوار و سخطی جز نخطا و نیست فرمود سلطان
 و حکام بقصده خود متام و امر و احکام را بظلم جاری نمایند
 و چون رعیت را مسموع الحکم دانستند در همه امور رجوع نمایند

نموده و بطحی خواهند گشت و حمایت مسلمانان و رفع
 حاجت ایشان نیز بر من واجب است چون در مختصر سلطنت
 و ساطت تمام خالی از دو صورت نیست اگر بپذیرد و تعویق
 و تعطیل امر سلطنت است و اگر نپذیرد مرا خواری و ذلت
 پس بظنرت فرو رفت و گفت امر موقوف با اختیار است
 هر بلدی که اختیار شود مختار ما نیز همانست و ما را میل و
 خواهشی از خود نیست چون واکه از نمودن در اختیار
 فرمود حسرت که ایش را لایق و شایق دیده بود و در انبوت
 شاهزاده محمد علی میرزا حاضر گشت چون ایالت کرمانشاه
 و خورستان و حویزه و توابع جمله باوی بود روی با و نمود
 فرمود که کمی از امنای عمال خویش را با اطراف خورستان
 فرست که از انجار وانه بصره شود و عیال و اطفال آن
 بزرگوار را با کمال غمت و احترام ببرد و انتقال دهند پس
 شاهزاده فرمانی بابر ابراهیم آقا حاکم بصره نوشت که
 اینک فرستاده ما محض انتقال عیال جناب شیخ کوثر

عازم آن دیار است باید احترام تمام تمام در خدمت گذاری
 و احترام نسبت بایشان بطور رسد اگر از کسی بالنسبه بایشان
 خلاف احترام یا سوء ادب سرزد علامت نخند مگر خود را بلام
 پس میرزا شایق نام که یکی از اعیان عمال وی بود بجهت
 انجام این مهم تعیین نموده مکتوب را بوی سپردن بزرگوار
 نیز مکتوباتی بفرزند خویش شخصی مرقوم فرموده بوی سپرد
 و روانه گشت در اوائل ذیقعه سال یک هزار و دویست و
 بیست و سه وارد بصره شد پس در تهنه سفر برآمدند و عمال را
 با تمامی اطفال بزرگ و اطفال و او نه لکن بواسطه زمستان و شدت
 برف و باران و عدم استعداد ایشان سفری بسخت
 و دشوار گذشت لغرض از راه ابواز و شوشتر و دزفول
 و خرم آباد و بروجرد و کاشان ممه جا با نهایت غمت
 احترام آمده در غره شهر صفرا سال هزار و دویست و بیست و چهار
 چهار روز قبل از نوروز وارد ویرود شدند در اینوقت امر آن
 بزرگوار در بلاد و دیار انتشار و شتبار یافته و تمامی علماء و فضلا

کردن تسلیم پیش نهاد و از اطراف مسائل میفرستادند و
 رسائل مینوشت و کشف اسرار بقدر لائق و نشر فضائل باندازه
 تحمل خلایق میفرمود تا آوازه علم و اخلاقش شهره آفاق
 وصیت او صافش معروف اطراف و کناف چون دو
 سال بر اینمئوال گذشت عازم ارض اقدس گشت و از
 فرزندان شیخی را بمصاحبت اختیار فرمود و بعض از زوجات
 نیز با خود برد پس از انجام زیارت باز نزد معاودت
 فرمود جناب شیخ عبداللہ حکایت میفرماید که پس از مراجعت
 آن بزرگوار بعلت عدم توفیق بر مصاحبت ایشان و
 زیارت حضرت رضا علیہ السلام گریه بسیار میکردم و
 زاید الوصف شایق زیارت بودم که مرا نیز روزی شود
 روزی بخاطرم گذشت که دو رکعت نماز بجای آوردم و حاجت
 از خدای خواهم برخاسته غسل کردم با کمال توجه و خشوع
 و تضرع و خضوع رو بدر کاه بی نیاز آورده مشغول نماز شدم
 و در قنوت این ابیات را خواندم

و کم نده من لطف خفی	بدخفاه عن فهم الری کی
و کم یسراقی من بعد عمر	ففتح کربة اقلب ارجی
و کم امرت سار به صبا حا	فما تیک المسرة بالعی
اذا ضاقت کما لا حوالی	فمن بالواحد الفرد العلی
توسل بالنسبی فخطب	هون اذا توسل بالنسبی
ولا تجزع اذا ما ناطب	فکم نده من لطف خفی

و همی این مصراع را مکرر میگویم و بسوز مشغول بودم که
 که ان بزرگوار مرا میخواند بخندش رسیدم فرمود با زیارت
 مشرف شدیم و تو محروم ماندی انیک بنحاطرم آمد که تر نیز
 بدان آسمانه روانه سازم بحال چه میگوئی عرض کردم
 فتهای آمال است فرمود برو و دو حیوان یکی خاص خویش
 و دیگری جهمه همراه خود حسین بن محمد گرایه نما من بهما
 زمان بیرون رفتم مکاری دیدم که گویا انتظار مرا داشت
 پرسید یا شیخ کسی را سراغ داری که حازم زیارت
 باشد و حیوان گرایه خواهد گفتم آری فوراً گرفتم و روز دوم

از نزد بیرون رستم چون بارض اقدس رسیدیم مرا امر
 عارض شد که بطور دخواه موفق بزیاارت نخستین از
 خندروز با همان حال ارتحال نموده متذرجا بودی حاصل
 شد و مرض زایل چون ثوراب که چهار منزلی یزد است
 رسیدم یکی از اهل این شهر مرا پرسید یا شیخ نهجیت از
 نزد خیریت گفت نه گفت اینک پیرم آمده میگوید جناب
 شیخ بزرگوار با جامه عی بسیار در خارج شهر سرارده زده
 عزیمت ارض اقدس دارند و ما نیز فقط قدومش هستیم
 چون این سخن شنیدم کمال کدورتی در دست و پا که سفر
 سابق از خدمتش محروم ماندم و اینک اگر بودم مرا محروم
 نمیفرمود و تنها هم که شرف شدم مرض عارض گشت این
 جمله را دلیل شقاوت خویش انکاشتم خندان کرستم که
 بهوش افتادم خوابم در بود در خواب دیدم که با قاف
 ان بزرگوار عازم ارض اقدسیم و مرا ابسی است
 رنگ دست و پا سفید و در خدمتش میرفتم چون بزرگوار

شهر مشد رسیدم من از کار و انیان جهت تعیین منزل
 بوقت جستم بشهر درآمد و وارد خیابان شدم شهر را
 خالی یافتم و احدی را ندیدم و فهمیدم که در خیابان است
 ابی با کمال خفیه و صفاد روی جاریست و از شدت
 صفات خفیه نمایان است و نه نیست بسیار عظیم و ضها
 در جلوه محترم است معلوم از این آب متحیرانه استاده
 بودم که شخصی نورانی پیدا شد و لباس خویش افکند و بنگی
 بر کمر بست و وارد کلی از آن حوضها شد مانند کسی که غسل
 میکند مرا بجا طر کدشت که این امام است علیه السلام متوجه
 او گشتم چون مرا مشاهده فرمود از آب بیرون آمد و در کنار
 حوض ایستاد من رسیدم و خود را بپایش افکندم دست
 مبارک آورد و زیر سینه من و مرا بلند فرمود پس دست
 مبارکش را گرفت و میبوسیدم و میگفتیم مرا نزدیک خود
 برد میان دو چشم او بود و پرسید که بدرت بزیارت
 ما میاید عرض کردم بلی اینک از قهای من است فرمود

از نزد بیرون رستم چون بارض اقدس رسیدیم مرا
 عارض شد که بطور و نحوه موفق بر زیارت نخستین از
 خندروز با همان حال ارتحال نموده متذربا بودی حاصل
 شد و مرض زایل چون ثوراب که چهار منزلی یزداست
 رسیدم کمی از اهل یمن فریاد مرا پرسید یا شیخ نجات از
 نزد خیریت گفتیم گفت اینک پیرم آمده میگوید جناب
 شیخ بزرگوار با جماعتی بسیار در خارج شهر سرازیده زده
 عنایت ارض اقدس دارند و ما نیز فقط قدومش هستیم
 چون این سخن شنیدیم کمال کدورتی دست داد چرا که سفر
 سابق از خدمتش محروم ماندم و اینکه اگر بودم مرا محروم
 نمیداد و تنها هم که شرف شدم مرض عارضم گشت این
 جمله را دلیل شقاوت خویش انگاشتم چندان که رستم
 بیوش افتادم خوابم در بود در خواب دیدم که با تافا
 ان بزرگوار عازم ارض اقدسیم و مرا بسی استیلا
 رنگ دست و پا سفید و در خدمتش میرفتم چون نبرد

شهر مشد رسیدم من از کار و اینان بجهت تعیین منزل
 بقت جستم بشهر در آمدم و وارد خیابان شدم شهر را
 خالی یافتیم و احدی را ندیدم و خبری که در خیابان است
 آبی با کمال بقیدی و صفادر وی جاریست و از شدت
 صفا قهر خمر نمایان است و نهر بیت بسیار عظیم و حوضها
 در جلوه م محترم است مملو از این آب متحیرانه استاده
 بودم که شخصی نورانی پیدا شد و لباس خویش افکند لنگی
 بر کمر بست و وارد کلی از ان حوضها شد مانند کسی که غسل
 نمکند مرا بنحاطر گذشت که این امام است علیه السلام متوجه
 او گشتم چون مرا مشاهده فرمود از آب بیرون آمد و در کنار
 حوض ایستاد من رسیدم و خود را بپایش افکندم دست
 مبارک آورد زیر سینه من و مرا بلند فرمود پس دست
 مبارکش را گرفت و میبوسیدم و میگفتم مرا نزد یک خو
 برو میان دو چشم را بوسد و پرسید که بدرت زیارت
 مایا بد عرض کردم بی اینک از قهای من است فرمود

نه بلکه در جلوتو است میخواهی نزد او بروی عرض کردم علی
 پس آنحضرت پیش افتاد و من از قهائش میرفتم تا وارد صحن
 مقدس شد از نظرم پنهان گشت از پیش بر ایدم و در دروازه
 یافتیم که نزدیک در نشسته و والد ماجد نیز مقابل او و برادر
 شیخی طرف راست والد و پسر عم شیخ زین الدین بر چاه
 راست او و برادرش شیخ حسن منفرد و مقابل درگاه نشسته اند
 من چون نزدیک در رسیدم ایستادم و سلام کردم جواب
 فرمود چون بنشینان نکرستم یا خود کفتم اما والد را اذن
 نشستن میدهند و شیخ علی را چون که اهل فصلت رخصت
 داده اند و شیخ زین الدین را با چون از غیاب میسر
 مخبر بوده اند محض تلبیت خاطر مرخص فرموده اند و
 شیخ حسن را چه منزلت که در چنین مجلس نشیند در اینوقت
 آنحضرت متوجه من گشته تبسم فرمود من از خجالت و میتش
 سر بر زیر افکندم والد بزرگوار روی بمن نمود پس متوجه
 آنحضرت گشت و عرض کرد یا سیدی عبدالله و حسن را تمام

و تحمیل نیت چون این سخن شنیدم گریه ام در کلو گرفت و
 گریستم و عرض کردم یاسیندی ما را انقصیر چیست چه
 او خود بتعلیم مانده و از روی بجانب آنحضرت نمود و خندید
 و مرا فرمود گریه نکن که من خود متوجه تعلیم تو خواهم گشت
 اینوقت هر اسان و پریشان از خواب بیدار شدم و میکار
 کفتم که از اینجا تا نزد چهار منزل است اگر بتوانی مرابد و
 منزل رسانی مستحق انعام خواهی بود متعجب شد و من
 نیز فطمن فوراً حرکت کرده شبان قطع مسافت نمود
 روز دوم چون بخارج شهر رسیدم خیام منصوب بودم
 شکر خدای بجای آوردم بخدتش رسیدم و دست مقدس
 بوسیدم فرمود داخل شهر شو که اینک شب بنکام کوچ است
 و گویا خداوند اینچند روز ما را محض رسیدن تو معطل فرمود
 چون معلوم کردم بخبر روز معطل در خارج شهر شده بودند علت
 تعطیل علی الظاهر آن بود که حاج محمد طاهر صفهانی از علما
 بود اراده مصاحبت ایشان را داشت و همه روز معطل بود

تا روز پنجم موفق گشته متعذر شده بود الغرض مرهمسکام
 ورود مرکبی از خود نبود و ایشانرا هم بیش از کفایت خود
 موجود نه ان بزرگوار پس از ادای نماز ظهر متوجه شیخی گشته
 فرمود مرکب شیخ عبدالله چو خواهد بود عرض کرد که الحال که
 عزم ارتحال و تحویل مال خالی از اشکال نیست الا آنکه اینمرا
 بهر نحو باشد بیاید منزل دیگر تعیین کرد و در اینوقت سواری
 وارد شد و از اسب خویش فرود آمد عرض کرد علی اکبر خان
 پسر محمد تقی خان عرض خالص و التماس دعا ی خاص
 نموده و این اسب را برسم شیکش فرستاده و استدعای
 قبول دارد پس فرمود خداوند مرکب ترا رساند چون بگشتم
 بعینهما همان مرکب بود که در خواب دیده بودم پس در
 خدمت ان بزرگوار مراجعت نموده تا وارد ارض اقدس
 شدیم پس از ادای زیارت بدارالعباده مراجعت نموده
 اراده اقامت و توطن فرمود پس خانه ابتیاع نمود و
 بنای خانه دیگر امر فرمود چند صباحی نگذشت که فتنه عریضه

کرده عازم زیارت و مجاورت عتبات حالات
 کردید که از راه شوشتر بدان صفحات تشریف فرما گردید
 اهل بزرگوار انیمعنی ناکوار آمده در صدد ممانعت برآمدند
 هر چند التماس نموده مقبول نیفتاد پس از یاس از قبول این
 الدوله از بی تدبیر برآمد مکاریان را در خفیه تهدید و وعده
 نمود که احادی تحمل اقبال ایشان نماید تا کار دشوار
 شدن بزرگوار نزد آقا قاسم فرستاد که ما از شما حیوانی
 نخواهیم و بکرمانشاه میرویم انجا امر باختیار است در
 اقامت و ارتحال آقا قاسم خوشنود شده عرض کرد چون
 بکرمانشاه وارد شد دید هرگاه شاهزاده محمد علی میرزا حسن
 سلوک و رفتار اظهار نمود لغم مطلوب والا کسیر بر آن
 بزرگوار دستی نیت اغرض غم رحیل را با بصفهان
 تحویل فرمود و از انجا عزمیت کرمانشاه نمود چون بدو
 منزلی رسید شاهزاده از ورود موکب مسعود آگاه شد
 و تمامی اهل شهر بهرم استقبال درآمده در چاه کلان که خارج

شد است سرار دانا نصب نموده و خود تا تاج آباد که
 چهار فرسخی است استقبال نمود و در رکاب ظفر انتساب
 مرجعت کرده در عرض راه ذکر از توقف کرمانشاه رفت
 چون وارد سرپرده شدند آن بزرگوار شاهراده را
 بخلوت خواسته فرمود مراد از اقامت من در این بلاد
 عرض کرد رضای پروردگار و جوار آن بزرگوار و تمای
 از همکنان و سرفرازی در میان ایشان فرمود باعث
 مهاجرت از نزد نه تنگی معاش بودند بدی بخش و حال
 آنکه خروج جانشان از تن اسان تر بود تا مفارقت من
 لکن اشتیاق زیارت و قرب جوارال اطهار سلام الله
 علیهم جمعین و نامایداری روزگار باعث این کار شد عرض
 کرد اما مجاورت که آن بزرگوار را از ایشان مفارقت
 نیت اما زیارت من خود متعهدم که هر سال لوازم
 انتقال و ارتحال را معیاً سازم و در خدمت آن بزرگوار
 روانه عتبات نمایم و الا خرج آن بزرگوار از این دای

بر من دشوار تر است تا خروج روح از تن
 سهل باشد ترک جان کفایت ترک جامان نیستوان کفایت
 پس آن بزرگوار خواهرش و بر اقبال و پس از دو روز شجر
 نژول فرمود و این وقت دویم شجر جب از سال هزار و دو
 و بیست و نه هجری بود پس با نهایت جلال و فراغت با
 دو سال توقف فرمود و شاهزاده نیز هموار داد اوقات
 احترام با نهایت و اکرام فوق الغایه می نمود در سال سیم که
 هزار و دویست و سی و دو بود غمت بیت الله احرام
 فرمود و در خدمتش از فرزندان شیخ عبد الله و از اصحاب
 حاج ملا مشهد تبریزی و حاج ابو الحسن بن ابراهیم بزرگ
 و حاج عبد الله بن حاج ابراهیم آل عیثان قاری بحانی
 و حاج نظر علی دزفولی بودند خلاصه ماه صیام را در شام
 بانجام رسانده نیمه شوال بمدينه طيبه ارتحال فرمود بیست
 دویم ذیقعد وارد شد و در روز بیست و یکم توقف فرمود
 روز بیست و چهارم مهاجرت فرمود و از مسجد شجره محرم

مناسک حج بجای آورد پس از فراغت از راه نخل جیل
 با جمعی کثیر از حاج عزم عسراق فرمود چون وارد جبلت
 کاروانیان را نهاده خود با تنی چند روانه نجف اشرف
 شد درین راه با طایفه از دزدان فی الجمله مقاتلت و محاربتی
 اتفاق افتاد و در غره ربیع الثانی وارد نجف اشرف و از
 آنجا بکر بلا مشرف گردید شیخ عبداللہ را با بعضی خدم روانه
 کرمانشاه فرمود و خود مدت بہت ماہ متوقف بود پس از
 آن بکرمانشاه مراجعت فرمود در چارم محرم از سال ہزار
 و دویست و سی و چار و چند سال دیگر نیز با نہایت جلا
 و فراغت بال نیست فرمود تا اینکه شامزادہ محمد علی میرزا
 بر حمت ایزدی پیوست پس از وی تمام نعمتہای آن بلد
 روی نقصان و زوال آورد کہ گویا تمام باوجود او بستہ بود
 حتی اینکه خدی نگذشتہ بود کہ شبی سیلی عظیم وارد شہر
 شد تا صبح معادل ربع شہر را از دور و قشور چنان مہلک
 ساخت کہ گفتی ہرگز معہورہ نبود و فوق الاحصاء و الادرا

از اناسی و حیوانات بپاک شدند لغرض در سال دوم
 پس از وفاتش تمامی بلاد ایران را و بابت ذلت فرات
 در این اوقات آن بزرگوار بخدمت زیارت حضرت
 رضا علیه السلام ارتحال فرموده تشریف فرمای قم کردید
 و از آنجا بقرظین و از آنجا بطهران و در شاه عبدالعظیم
 منزل فرمود و تمامی اهل بلاد بعلت و بامتفرق در
 جبال بودند پس از چهار روز حرکت فرموده روانه طوس
 گردید و از آنجا بشاهرود تشریف برد و اینوقت و با
 قافله ایشان پدید آمد و جمعی از زوار و اتباع آن بزرگوار
 بپاک نمود یکی از زوجات این بزرگوار نیز وفات یافت
 چون وارد ارض اقدس گشت و بابت بود میت
 و در روز توقف فرموده تشریف فرمای تربت گشت در
 اینوقت حاکم آنجا محمد خان پیراحق خان بود استقبال
 نموده نهایت اکرام و احترام بجا آورده و از آنجا تشریف
 بپس گشت حاکم آنجا علی نقی خان پیر میر حسین خان طوسی بود

با تمامی اهل بلد استقبال نموده منازلی چند جهت ورود و تعین
 نمود معمان داری بالیاقت و خدمتگذاری فوق طاعت
 بطور رساند چون اراده کوچ فرمود مذکور شد که راه را
 بطرح گرفته و عبور دشوار است لهذا علی نقی خان پسر عم
 خویش مراد علی نام را که بشجاعت موصوف و در سطوت
 معروف بود بانضمام یکصد نفر سواره و دو سیت نفر پیاده
 تا ورود در اربعه همراه نموده هنگام ورود متوقف
 اهل یزد استقبال کامل نموده سه ماه توقف فرمود و
 از آنجا با صفهان تشریف برد علما و اعیان و تمامی اهل
 انسا مان استقبال نمایان نموده و در خانه عبداللّه خان
 امین الدوله پسر محمد حسین خان صدر الدوله منزل فرمود
 خدمتگذاری کامل بعمل آورد و چون اراده ارتحال
 فرمود علما و اعیان جمله اجتماع نموده متفق القول در
 صدور متمنع برآمدند و زبان بالتماس کشود که نیک
 ماه صیام و رپش است و اگر در صفهان قیام فرمایند چندی

بیش از پیش است چون عیال و اطفال مانع از اقامت بود
 اجابت نفرمود بر اصرار فرودند که هرگاه این ماه را تو
 شود کمال لطافت است لاجرم عیال و اطفال را بجز نمود
 اقامت بصحابت شیخ عبد الله روانه گردانیدند فرمود
 و بنا بر اصرار علما و اعیان اصفهان آن بزرگوار ماه صیام را در
 اصفهان قیام نمود تمام انام از خاص و عام حتی علمای
 اعلام در آن ایام صبح و شام جماع و ازدحام مینمودند
 بحدی که روزی تنی چند مخض احصای جماعت برد مسجد
 نشیند شازده هزار نفر بشمار در آمد که با آن بزرگوار
 نماز حاضر شده بودند و صدر الدوله نیز در خدمتکاری
 بهم تمام داشت و پیوسته بدایا و تحف میفرستادند
 آنجکه ملکی از اطااک خویش موسوم بحال آباد را مشکین نمود
 الغرض روز و اواد هم شوال بگردانیدند اطفال فرمودند
 نیز اقامت نموده عازم مجاورت عبات عالیات گردیدند
 لهذا اعیال را نهاده خود مهاجرت فرمود و بکربلای معلی

شیخ عبد الله را از کربلا
 با صفهان احضرتند

مشرف گشت پس از چندی مکتوبی بشیخ عبداللہ فرستاد
 کہ روانہ اصفہان شود و کمال آباد را بفروشد چون روانہ
 اصفہان شد در ہنوقت صدر وفات یافتہ بود تمام
 املاکش را دیوان ضبط نمودہ و کمال آباد نیز در جملہ انہا
 بود حاکم بلد محمد یوسف خان را ملاقات و مطالبہ نمود
 گفت مرا معلوم است کہ این ملک حق شماست لکن مرا
 بدون رخصت سلطان و اگذارون میر نیست ولی
 محض احترام شما علی العجلالہ کسی در وی تصرفی ندارد
 تا تکلیف معلوم کردد لاجرم روانہ طهران گشت چون
 شاہ از ورودش آگاہ گشت احضارش نمود و کمال
 مہربانی اطہار فرمود پس از مراجعت شاہ متوجہ اللہ یا
 خان وزیر و میرزا خانہ گشتہ فرمود کہ باعث رفقن طهران
 معلوم نمایند حسب الامر امدہ معلوم نمودہ معروض داشتند
 فرمود اگر این باب کثودہ شود کار دشوار خواہد بود و باقی
 باقی املاک را نیز و اگذار نمود لکن در عوض یکی از قرای

کرمانشاه از فرمان نوشته تسلیم نمایند و استعدا کنید
 که دست از این مدعا بردار و پس فرمان چاه کیود را که
 از مزارع نیلوفرست تمام کرده آوردند و حکایت یافتند
 در جواب فرمود که اما چاه کیود تفضلی از شاه است لکن بحال
 آباد در ملک ما است و تخلیه یاز او نتوانیم کرد و لوی آنکه
 حال سکوت کنیم الغرض فرمان را گرفته بکرمانشاه مراجعت
 نمود چاه کیود را متصرف گشت در آنوقت آن بزرگوار را
 که بلا عنایت حج بیت الله الحرام فرمود و بشیخی مکتوبی
 ارسال نمود که با عیال خيال ارتحال است پس از سه ماه
 مسافرت نمود و در خدشش بود از فرزندان شیخ حسن و از
 دیگران سید خلف بن سید علی بخار و موسی بن عبدالحسن
 و حاج علی گشوان کر بلائی و از عبید عبدی سمی سلطان
 و از انانث و و نفر از بنات و و نفر از زوجات و بعض
 دیگر از خدم الغرض از بغداد تشریف فرمای شام گشت
 و در آشنای راه مزاج مبارکش را ملائقی بهمرسد و همواره

در ترانید بود تا دو منبر لی مدینه طیبه در آن محل بمقتضای
 کل نفس ذالقه الموت چرخ کجدار خاک محنت بر سر ایل
 روزگار نمود و جهمان فانی را وداع و قرب جوار پروردگار
 اختیار فرمود در روز یکشنبه بیت و یکم شهر ذیقعده الحرام
 از سال یک هزار و دویست و چهل و یک هجری و بدن مقدس
 مدینه طیبه نقل نموده در بقیع رفع پشت دیوار قبر مطهره
 جنوب زیر منراب محراب که علی قول قبر مطهر حضرت
 فاطمه انجاست مقابل بیت الاخران دفن نمودند علی
 الله مقاسمه و رفع فی جنان انجسد اعلامه و تمامی عمر
 مقدسش بنفاد و پنج سال بود و تمام روزگار خویش را
 بعبادت پروردگار و جمع خیرات و نیکوئی فضل آل اطهار
 سلام الله علیهم سر برد و چنان در عبادت حریص بود
 که از ایام قدس تا آخر عمر خویش یک نافله از وی
 فوت نشد بلکه نافله نشسته نفرمود و بسا مستلایا مرا
 سخت بود که مدبوش افتاده بود چون هنگام نماز

در میرسد بی اختیار بر منجات که گویا کسی او را بلند میکنند
 و پس از انجام نماز کاملست میافتا و در تمام عمر چنان تمام
 باوقات صلوٰه داشت که یک فضیلت از او فوت نشد
 و سلوکش با خلق چنان بود که اولاد خویش را بر ملک
 و عبید ترجیح ندادی و با آنها جلیس و یکدل بود که گویا یکی
 از ایشان است و کس را بر کسی تفضیل ندادی مگر با میان
 سکوتش فکرت بود نظرش عبرت تکلمش نفوذ مگر مکرر
 ضرورت بقدر کفایت و در تمام افعال و رفتار متانت
 بآل اطهار اللهم اشهره مع محمد و آلہ الأخیار و جعلنا فی زمر
 موالیه و الأئصار باب نجم در میان عدد زوجات
 و اولاد امجادش تمامی زوجات آن بزرگوار شست
 نفر بودند اول مریم بنت جمیل از اهل قرین که یکی از قرآ
 حکاست بود سیزده فرزند آوردند پسر و چهار دختر
 پسران ۱ محمد تقی ۲ علی نقی ۳ عبد الله ۴ حسین ۵ جعفر
 ۶ نیز حسین ۷ محمد صالح ۸ محمد حسن ۹ علی اما دختران

آفاطه ۲ رقیه ۲ مکینه ۲ حجه و دیگری از زوجات آمنه
 بنت سید احمد بوده و فرزند او روشش سپرو چهار
 دختر اما سیران احسین ۲ نیز حسین ۲ ابراهیم ۴ باقر
 پنجم نیز باقر و صاحب اما دختران امرم ۲ رحیم ۲ مریم
 ۴ فاطمه و دیگری از زوجات ام کلثوم بنت شیطانی صالحه
 بود یک پسر آورد مسی بحسن او و دیگری از زوجات آمنه نام
 بود دختری آورد مسماة برحیمه و دیگری از زوجات رقیه
 بنت عبد الحسین بود پسری آورد مسی محمد جعفر و دختری
 بطیفة و دیگری از زوجات فاطمه زهرا بود دختری آورد
 مسماة زهرا و دیگری از زوجات مریم بنت حسن آل نجف
 بود تمامی زوجات شت نفر بودند بعضی آنها در حیات
 ان بزرگوار وفات یافتند و از بعضی مفارقت فرمود
 و پس از وفاتش سه نفر باقی بودند مریم بنت نجس و مریم
 بنت حسن و رقیه بنت عبد الحسین و تمامی اولاد بنت
 نه نفر بودند اکثری در طفولیت و بعضی در سن مرهقه و بعضی

قریب بلوغ وفات یافته و بعضی بگذرشد و کمال رسیده و خداوند
 نیز بایشان اولاد داد و ایشان از پسران چهار نفر بودند اول محمد
 تقی دوم علی نقی سیم حسن چهارم عبدلله و از دختران سه نفر
 فاطمه و حجیه و نیز فاطمه باب ششم در ذکر اسامی بعضی از کتب و
 رسائل ان بزرگوار است که حسب المیسور ضبط شده است آن کتب
 فی شرح زیارة الجامعة الکبیرة و ہی اربع مجلدات ۲ کتاب فی شرح
 الحکمة العرشیه لعماد صدر او هی ثلث مجلدات ۳ کتاب فی شرح الشاعر
 له ایضا فی ابطال القول بان بسیط الحقیقه تباطعه کل الاشیاء و غیر
 ذلک و ما زعمه من اصول حقایق الایمان ۴ لیس منها ۲ کتاب الفوائد
 و ترجمه توضیحا لما فیہ من المسکلات ۵ کتاب فی شرح مقصود التعلیل لآل
 الله فی العالمین العلامة الخلی اعلی الله مقامه ۶ کتاب المسائل الحیدریه فی
 جمع احوال الفقهاء فی الطهارة و الصلوة و تحقیق الحق و ترجیح الصدق فی
 کل سالة منها ۷ کتاب مختصر الحیدریه ۸ کتاب فی شرح خامس
 الخط الشیخ جعفر الخفجی ۹ کتاب فی الصوم کتبه بالتماس الشایخ و محمد
 علی میرزا ۱۰ کتاب فی بیان احکام الکفار من المهرشیه و اهل الذمه بالکتاب

أيضا ١١ كتاب في بيان العمل المكتوب الاربعة وغيرها ١٢ كتاب في بيان
 حجة الاجماع باقائه ١٣ كتاب في بيان مبادئ الالفاظ وغيرها
 من اصول الفقه ١٤ كتاب في جواب شيخ محمد كاظم في بيان القلعة الخ
 له ان تعلد لمفتين في مسأله واحد مع اختلافهما في الفتوى ام لا ١٥
 كتاب في شرح رسالة القدر للسيد شريف راد اعليه ١٦ كتاب في جواب
 في اصول العقائد ١٧ كتاب في تحقيق القول بالاحتجاب واثباته ومثله
 آخر في الفقه ١٨ كتاب في جواب شيخ محمد عن جوابه الخمس عن الحكماء
 والاربع عند المتكلمين والاجسام الثلاثة والاعراض الاربعة والعشرين وعن
 مادة الاحداث وبعض مسائل الفقهية ١٩ كتاب في شرح مسأله للمحسن
 القاساني في مسأله لعلم راد اعليه ٢٠ كتاب في شرح مروي في حدود
 الاسماء ٢١ كتاب في بيان الادعية الثلاثة السرمد والذبر والزلما
 وبيان اللوح المحفوظ ولوح المحو والاثبات وبيان البداء والقدر والقبض
 وعالم الذر وتحقيق الطينيات وسراريه اركان الهرش وبيان حقايقها
 والوانها ٢٢ كتاب في بيان ان حقيقة المحمديه هي من الوجود لمقتضى
 ام لا ٢٣ كتاب في شرح حديث كميل المروي عن امير المؤمنين عليه السلام

في بيان الحقيقة وغيرها ٢٤ كتاب في شرح حديث رس الجالوت
 المروى عن الرضا عليه السلام ٢٥ كتاب في مسألة القدر جواب الشيخ
 عبد الله القطيفي ٢٦ كتاب في بيان ان الله علمين ٢٧ كتاب في جواب
 مسألة الخاقان المغفور فحتملى شاه قاجار في بيان حقيقة البرزخ والمعاد
 وغيرها ٢٨ كتاب في بيان حقيقة العقل والروح والنفس وغيرها جواب
 بعض الطلبة ٢٩ كتاب في تفسير سورة قل هو الله احد وذكر فيه بعض
 الواردات الغيبية التي وردت على قلبه الشريف في صلوة الليل
 ٣٠ كتاب في بيان ان اطفال الشيعة اذا ماتوا لا يسقطوا اهل تموت
 ام لا ٣١ كتاب في تحقيق القول في المعاني المصدرة والمفاهيم الغريبة
 ٣٢ كتاب في بيان معنى الامكان والعلم والمشيئة وغيرها
 ٣٣ كتاب في جواب مسائل فاضله الحاج محمد طاهر اقرئني
 ٣٤ عشر مسائل ٣٥ كتاب في جواب الملا حسين الكرماني ٣٦
 كتاب في جواب مسائل الشيخ علي اقرئني ٣٧ كتاب في
 بيان ان الخلق منزهة عن زب منه اشياء وتعود اليه و
 غير ذلك من المسائل المعضلة وهو كتاب غريب ٣٨ كتاب

في جواب مسائل سالها العالم الفاضل الميرزا محمد علي خان بن محمد
 نجى خان في علوم متشعبة ١٣ كتاب في معنى ما ورد ان الكون
 افضل من الملائكة وان سلمان افضل من جبرائيل وتحقيق اشياء
 كشيء غيرهما ١٤ كتاب في بيان مسائل سالها الشيخ بحليل
 الشيخ احمد بن الشيخ صالح بن طوق في الفقه والربط بين الحاد
 والقديم وغيرهما ١٥ كتاب في بيان العصمة والكرامة
 جوابا للسائرين اده محمد علي ميرزا ١٦ كتاب في بيان
 فضل القائم عجل الله فرجه على الائمة الثمانية عليهم السلام
 جوابا للسلطان المغفور فخر علي شاه قاجار ١٧ كتاب في بيان
 معنى الله وانا اليه راجعون ومعنى قول الحكماء بسط الحقيقة
 بباطن كل الاشياء ومعنى قول النبي صلى الله عليه وآله اللهم
 ارني الاشياء كما هي جوابا لبعض الطلبة ١٨ كتاب التوبة
 وهو حاصل علوم غريبة كثيرة ١٩ كتاب في جواب مسائل
 الشيخ احمد بن الشيخ صالح بن طوق ايضا في علوم متفرقة
 ٢٠ كتاب في جواب مسائل سالها العالم الفاضل

الملا علي المرتضى في بيان طريق الرياضه واحوال الصوفيه وتحقيق
 المولود الفيلسفي وبعض مسائل الفلسفه وبيان علم الحروف وخبز
 والكثير واقام البسط ٤٤ كتاب في جواب مسائل الشيخ
 محمد بن شيخ عبد العلي القطيفي في تاويل البحر السبعه واثبات لزوم
 كون اهل العصمه سلام الله عليهم اربعه عشر بديل لعقل وبيان
 اجمل الذي في مقابله لعقل بل هو بسيط او مركب ٤٥
 كتاب في البسط والكثير وميران الحروف ٤٦ كتاب في
 شرح ابائ شيخ علي بن عبد الله بن فارس في علم الصناعات
 ٤٧ كتاب في شرح بعض كلماته ايضا في علوم متفرقة ٤٨
 كتاب في شرح كلماته ايضا في العقل وما تقابله ٤٩ كتاب
 في علم التجويد ٥٠ كتاب في طريق كتابت لقران
 ٥١ كتاب في توضيح معنى الجنتين والجنتين
 ٥٢ كتاب في اجوبه مسائل الشيخ عبد الله بن خضير
 ٥٣ كتاب مستمى بوسائل الهمم العليا في جواب مسائل
 الرويا سالها الشيخ الاجل الشيخ حسين بن عصفور البحراني

وبها سألنا سالما عنه ابوه بعد موته في عالم الرؤيا
 ع ٥ كتاب في جواب مسائل السيد حسين بن السيد عبد الله
 في تحقيق قضية موسى مع اخضر عليها سلام وفي اجابته اهل الرتبة
 بل تكون لكسافة اهل الارض ام هي كاجساد اهل الجنة او امر اخر
 وغير ذلك من الامور الغريبة ع ٦ كتاب في جواب
 مسائل سالها السيد محمد بن السيد عبد الله ع ٧ كتاب
 في حل مسائل سالها الشيخ محمد بن علي بن عبد الجبار القضيبي ع ٨
 كتاب في جواب بعض الاسئلة في ان الشيطان لا يمكنه ان
 يصور الانبياء والاولياء في ايضه لاني المنام ع ٩
 كتاب في حقيقة الرؤيا واقسامها وتحقيق تصادقها
 والكاذبة ع ١٠ كتاب في اجوبة مسائل الامجد الاعلى الميرزا
 جعفر اليرزدي النواب ع ١١ كتاب في جواب مسائل
 الشيخ محمد بن عبد علي بن عبد الجبار وهي هوالايات عجيبة
 مشكوك غريبه ع ١٢ كتاب في اجوبة مسائل الشيخ عبد الحسين
 بن الشيخ يوسف الجهراني في بيان معنى الكفر والايان وبعدها

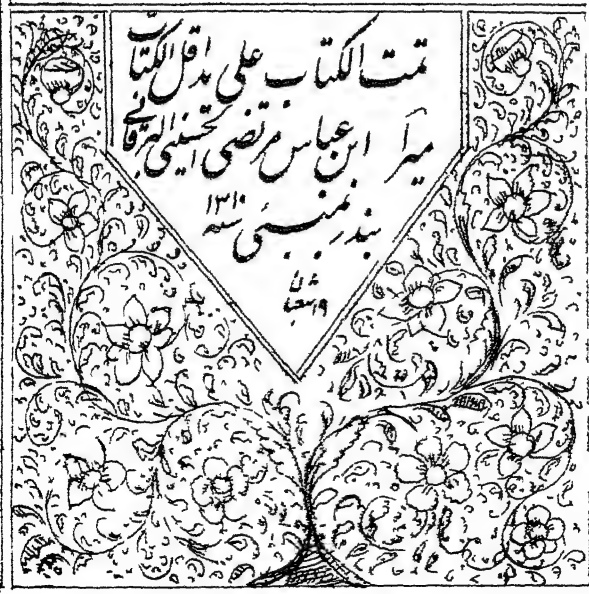
وهو كتاب غريب ٤٤ كتاب في اجوبة مسائل الشيخ
 مسعود بن ابي شيخ مسعود وهي مسائل مشككة حكمية في شرح بعض الاخبار
 ٤٥ كتاب في دفع النزاع بين العالمين من العلماء
 البحرين في حقيقة الكاف من قوله تعالى ليس كمثلهم شي انما نزلت
 او اصلية ٤٦ كتاب في جواب سوال استيدين
 بن ابي عبد القاهر البحراني في بيان كلام الملا محسن
 القاساني في معني الفناء في الله والبقاء في الله ٤٧
 كتاب في جواب سوال ابي شيخ موسى البحراني ٤٨
 كتاب في جواب مسائل سالها فحلجان في ان القرآن
 افضل ام الكعبه ٤٩ كتاب في جواب مسائل
 الملا محمد الرشتي في تحقيق القول في الامكان وان كلامه
 في الممكن يجب في الواجب وتحقيق هذه الكلمة وغير ذلك
 من المطالب العاليه ٥٠ كتاب في جواب مسائل
 الملا محمد الدامغانى عن بيط الحقيقة انها كل الاشياء
 بل هذا القول حق ام باطل وذكر حال معتقديه ٥١

١٢٠ كتاب في جواب مسئلة الملا مصطفى اشيرداني عن
 اشعلة المرتبة في السراج وتطبيقها بالعالم كله وهي مسماة بالبرق
 السراجية ١٢١ كتاب في جواب سؤال بعض الطلبة عن
 تفسير قوله تعالى ثم دني فتدلى فكان من ربه قاب قوسين او
 ادنى ١٢٢ كتاب في جواب سؤال بعض العارفين ان لمضلي
 حين يقول اياك بعد اياك نستعين من يريده بالخطاب
 عم ١٢٣ كتاب في جواب مسالة بعض العارفين في
 تحقيق عدد اسماء الله تعالى ١٢٤ كتاب في فوائد
 جليته من امهات المعارف اللاتية ١٢٥ كتاب في الوجودات
 الثلاثة الوجود الحق والوجود المطلق والوجود المقيّد
 ١٢٦ كتاب في جواب سؤال السيد ابى الحسن بحلي في
 في البدار ولوح الجو والاثبات ونسبته الى اللوح المحفوظ
 ١٢٧ كتاب في جواب سؤال السيد محمد البكا عن تفسير سورة التوحيد
 وآية النور وكيفيته لسلوك ١٢٨ كتاب في جواب سؤال بعض الطلبة في
 الجمع بين الاحاديث المختلفة التي وردت في مدّت

بقاء الأنبياء والاولياء في القبر ٨٠ كتاب في جواب مسائل
 انت من اصفهان ٨١ كتاب مسمى بمسائل القطيفية وهي مسائل
 كثيرة ٨٢ كتاب في اجوبة مسائل جناب الميرزا محمد علي الميرزا
 في دارالعباد يزد في المبدء والمشتق وشرح حديث ورف
 الاس ٨٣ كتاب في اجوبة مسائل الملا حسين الكرماني و
 شرح بعض مقامات في شهادت سيد الشهداء وانه كجي عليه
 كل شيء على التفصيل وفي بيان النكاة الدقيقة من سورة
 بل في ٨٤ كتاب في اجوبة مسائل السيد محمد بن السيد
 ابو الفتح في مسائل صعبة عويصة من اسرار القدر وغير ذلك
 ٨٥ كتاب في اجوبة مسائل الشيخ احمد بن شيخ صالح بن
 طوق وهي كثيرة ٨٦ كتاب في اجوبة ملا حسين الباقعي في
 احاديث مشككة في فنون شتى من العلوم ٨٧ كتاب
 في اجوبة مسائل الملا مهدي الاستربادي وهي مسائل
 مشككة جدا ٨٨ كتاب في جواب سؤال الملا مهدي المذكور
 في معرفة النفس ٨٩ كتاب في بيان تنعيم وتالم الالاف

وقفاصيل الميزان والنجبان واحكام ائاليها والكنين في
 درجاتها ودرجاتها وغير ذلك من المباحث الشريفه ٩٠
 كتاب في تشكوك الموصل الى درجات القرب والزياد في
 جوابا لسؤال جناب الملا علي الكبر ٩١ كتاب في جوابا
 لمفضول مع وجود الفاضل ومسايل اخر في الفقه جوابا
 لسؤال بعض السادة العلماء ٩٢ كتاب في شرح مسئلة المعاني
 بطور واضح جوابا لسؤال بعض الاخوان ٩٣ كتاب في
 شرح ما ورد عن النبي صلى الله عليه وآله في الحديث القدسي
 لو لاك لما خلقت الافلاك ولو لا علي لما خلقتك جوابا
 لسؤال السيد مال الله بن السيد محمد تخطي لقطيفي ٩٤ كتاب
 في تفسير بعض المشكلات لتسليم امير المؤمنين بالشكل الرابع
 الشيخ ومسايل اخر من هذا القبيل ومن هذا النوع ٩٥ كتاب
 في جواب اعتراض على عصمه ٩٦ كتاب في اجوبة مسائل
 المحمود ميرزا ٩٧ كتاب في اجوبة مسائل السيد الجليل عليه
 تعالى مقامه ٩٨ كتاب في اجوبة مسائل الشيخ محمد الهندجاني

۹۹ فی حکم استخاضه ۱۰۰ کتاب فی اجوبه مسائل السید
 عبدالصمد و جواب اشیح محمد البلاوی ۱۰۱ کتاب فی
 شرح ابیات ابن فیروزی علیه ما علیه
 و چون اجازات علماء معاصرین ان بزرگوار اعلیٰ آئمہ تقا
 کتاب بزرگی میشد لهذا صرف نظر کرده صورت چها
 اجازه از اجازات علماء را در اینجا بجهت تبرک و تمین
 نقل نمائیم و ہی بدو



صوتراجاء فرجنا شيخ المحقق والفاضل المدقق العالم
الرباني والفكر الذي ليس له ثاني المطلع نجفيا في الأمور
شيخ حسين عصفوا على الله منها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي أحيا معالم الدين بحلة الرواية وشيد مبانيها
بقون الدراية وجعلهم منتهى الإرادة والغاية واسبع بهم
النعم في البداية والنهاية والصلوة والسلام على محمد
واله منبج عيون الدلالة والهداية صلوة دائمة بدوام
أركان التوبة الأولى بعد يقول فقير الله المجازي حسين بن
محمد بن أحمد بن إبراهيم البحراني لدرأني في ما تفضل الله
على بمعانقة أباك الرواية بعد زفافها إلى تمن باخذت
من مشايخي وهم أبائي الكرام واقتطعت من حداثق تلك
العلوم ما أوجب لهذا الدين الأحكام وصرت مرجعا لأهل
الولاية في بئ المسائل والأحكام القسمة من له القدر السخ
في علوم آل بيت محمد الأعلام ومن كان حريصا على التعلق

باذيال انارهم عليهم لصلوة والسلام ان اكتب له اجازة
 وخيرة كما هي الطريقة التجارية بين العلماء في جميع الاصقاع
 والاعوام لحصول التبرك بطرق التحمل المغرسة في قلوب العلماء
 حقائق التثبت المروية برواشرح افاضاتهم على الاستمرار
 والدوام وهو العالم الامجد والمقام الانجدا الشيخ احمد
 بن زين الدين الاحسائي ذل الله له شوامس المعاني وشيد
 به قصور تلك المباني وهو في الحقيقة حقيق بان يحيز لا
 يجاز لعراقته في العلوم الاطمية على الحقيقة لا المجاز ولسلكه
 طريق اهل السلوك ووضح المجاز لكن اجابته مما ارجسه
 الاخوة الاطمية الحقيقة المشتملة على الاخلاص والانجاز
 وكان في ارتكابها حفظ هذا الدين وكمال الاحواز فاستخرت
 الله سبحانه وتعالى وسأله الخيرة فيما اذن واجاز وان يجعله
 ممن بالمعل في الرقيب من قداح العناية قد فاز وحاز فاجزت
 له ان يروي عن كتب صحابنا التي عليها المدار في جميع الاوقات
 والاعصار والناسخ لعقود ذلك الاخبار والموقدة لنورها

بمصايح الجلاء والمنار المقتبسة من بحار الانوار والمستخرج
 بهادرتك الافكار سيما ما كان عليه كمال الاعتماد في هذه
 الادوار من الكتب الثمانية القديمة والحديثة اعني كتاب
 الكافي ومن لا يحضره الفقيه والتهذيب والاستبصار وكتاب
 وسائل الشيعة وكتاب الوافي ومنتقى الجمان والبحار وذلك
 بطرق الى مؤلفيها بجميع انواع التجللات ومرايبتها التي حصل
 بها التثبت والاستقرار فنهما ما رويت عن شيخنا العالم الاعلم
 والدي الشفيق الارحم غارس حدائق العلوم في المقام
 الاقوم العلامة المنصف عمي اخي ابي لاييه الشيخ يوسف
 بن المقدس الشيخ احمد بن الشيخ ابراهيم الدرازي البحراني
 ح وعن شيخنا الثاني من جعله الله به احياء العلوم دارسا
 السبع المثاني ذي الفضل الباذخ الجلي والقدر الراشح
 العلي المقدس الشيخ عبد علي وهو عمي ايضا اخي ابي لايويه
 ح وعن والدي الروحاني والجسماني جالي مرات لاخبيا
 ومفيد مباني المعاني والدي الامجد الشيخ محمد بطرقهم المتعددة

واسايندهم الى مشايخهم واسايندهم المحورة المشيدة عن
 شيخهم اجمع وهو الشيخ الاجد الا واحد الخالى من وصمة المين
 والرين المقدس الفردوسى الشيخ حسين بن الشيخ محمد جعفر
 البحرانى الماخورى وعن شيخهم الاواه رفيع المقام والجاه
 المقدس الشيخ عبدالله بن الشيخ على بن احمد بلادى البحرانى
 ايضا عن شيخهم شيخ الكل فى الكل علامة الرقمان والفاثق
 على جميع المعاصرين له والاقران العلامة الشيخ سليمان
 بن الشيخ عبدالله وهو جد لا بى بطرقه الى مشايخه اجمع منهم
 العلامة الشيخ سليمان بن على ابى طيبة البحرانى الاصبغى
 اصلا الشاخورى مسكنا عن شيخه الجليلين النبيلين
 الشيخ احمد بن الشيخ على المشاعى وشيخه العلامة الشيخ
 على بن سليمان بن على بن سليمان القدسى البحرانى الملقب
 بزى الدين عن شيخه العالم النبى المعتمد الامين بهاء الملة
 والحق والدين محمد بن الحسين بن عبد الصمد الخاثرى العاظم
 عن جله من مشايخهم والده المحقق المدقق الشيخ عز الدين

عن شيخهم الاجد الشيخ احمد بن عبدالله بن حسين البلدى البحرانى

الحسين بن عبيد الصمد عن جله من مشايخهم الشيخ الجليل
 الشيخ زين الدين علي بن أحمد بن محمد المشهور بالشهيد الثاني
 حج وعن شيخنا المتقدم ذكره عن شيخنا ملا محمد بن فرج
 المعروف بملا سرفيعا عن شيخه ملا محمد باقر المجلسي صاحب
 كتاب بحار الانوار وعن شيخه العلامة الفهماء آقا جمال
 الدين محمد بن المحقق المدقق آقا حسين بن جمال الدين محمد
 الخوانساري كلاهما عن المجلسي والد محمد باقر المجلسي حج
 وعن شيخنا المتقدم ذكره ايضا عن السيد الاجل الاو السيد
 عبد الله بن السيد علوي البلادي عن جله من مشايخه
 منهم العلامة المحقق جد الشيخ أحمد بن الشيخ ابراهيم
 ومنهم المحدث الصالح الشيخ عبد الله بن صالح السماهيجي
 البحراني عن جله من مشايخهم العلامة الشيخ سليمان
 جد المتقدم ذكره ومنهم السيد الفاضل السيد محمد بن
 السيد علي بن السيد حيدر الذي يدور على السنة اهل ذلك
 العصر السيد محمد حيدر عن شيخنا الفاضل الشريف أبي

المحسن محمد طاهر النباطي العاملي الجاور بالجحف الاشرف
 حيًا وميتًا وعن شيخه ملا محمد باقر المجلسي وشيخه محمد بن الحسن
 الحر العاملي رح وعن الشيخ عبد الله بن صالح المذكور
 عن الشيخ محمد بن يوسف بن علي بن كبنار الضبي النعميني
 اصلاً البلادي منشاءً ومسكنًا عن شيخه الشيخ محمد بن
 ماجد وشيخه الشيخ سليمان بن عبد الله وشيخه السيد
 المحدث السيد نعمة الله بن السيد عبد الله الموسوي الششتري
 وشيخه ملا محمد باقر المجلسي رح وعن السيد عبد الله
 المذكور عن الشيخ احمد بن اسمعيل البخاروي الجاور بالجحف
 الاشرف حيًا وميتًا عن جملة من مشايخ الفضلاء النبلاء
 المنصوص عليهم في اجازة تلامذة الامجد الشيخ محمد فقهه الشيخ
 حسين بن العلامة الشيخ عبد علي الخراساني الجفني عن والده
 المذكور عن الشيخ الاجل الافضل الشيخ محمد بن الشيخ
 السعيد الرشيد جابر عن والده عن الشيخ الكبير الاعلام
 الشيخ عبد النبي بن سعيد البخاروي عن السيد الافضل

والعالم الاكمل السيد محمد بن العلامة السيد علي عن والده
 عن الشهيد الثاني رحمه الله ومنهم الشيخ الاعظم الشيخ ابو
 الحسن المتقدم ذكره عن شيخه الاعلى بن السيد حسن
 بن السيد جعفر الكوكي والشيخ زين الملة والدين الشهيد
 الثاني وعن شيخه الشيخ عبد الواحد عن الشيخ الزاهد
 العابد المحدث الاكبر الشيخ فخر الدين الطريحي عن الشيخ
 محمد بن جابر عن السيد السعيد شرف الدين علي عن شيخه
 السيد الكبير ميرفيض الله عن الشيخ حسن بن الشهيد الثاني
 عن الحسين بن عبد الصمد عن الشهيد الثاني رحمه الله وعنه
 عن الشيخ فخر الدين المذكور عن السيد الاجل مير شرف
 الدين عن شيخه الفاضل ميرزا محمد الاسترآبادي عن الشيخ
 ابراهيم بن الشيخ علي بن عبد العالي الميمني رحمه الله وعن الشيخ فخر
 الدين ايضا عن السيد الشهير مير محمد مؤمن الحسيني الاسترآبادي
 عن شيخه الافضل السيد نور الدين ولدا السيد علي بن ابي
 الحسن عن اخيه لايه السيد محمد واخيه لامه الشيخ حسن

بن الشهيد الثاني جميعاً عن السيد علي والد السيد محمد المذكور
 صاحب المدارك عن الشهيد الثاني حج وعن المولى محمد باقر
 المجلسي عن جم غفير من الفضلاء ممن قرء عليهم أو سمع منهم
 أو استجاز منهم منهم المحدث الكاشاني محمد بن مرتضى المدعو
 تهنس عن جملة من مشايخه المحدثين والمجتهدين منهم الصد
 الدين الشيرازي عن المولى محمد باقر الداماد عن خاله الشيخ
 عبد العالي عن والده المحقق الشيخ علي الكركي العاملي ومنهم
 شيخه المحقق المتقن الماجد السيد ماجد عن الشيخ الفاضل
 الكامل بهاء الدين وعن شيخه المذكور بهاء الدين أيضاً
 لرؤيته بالواسطه وبلد واسطه وعن شيخه الشيخ محمد بن
 الشيخ حسن بن زين الدين الشهيد الثاني عن ابيه عن جد
 حج وعن شيخنا الشهيد الثاني عن شيخه علي بن عبد العلي
 الميسري العاملي عن شيخه الامام السيد شمس الدين محمد
 بن محمد بن داود الشهير بابن المؤذن الحنطقي عن الشيخ ضياء
 الدين علي بن الشيخ الجليل شمس الدين محمد بن مكي عن والده

قدس الله ارواحهم عن شيخه فخر المحققين وزبدة المتقين
 عن والده العلامة آية الله في العالمين عن شيخه الشيخ نجم
 الدين أبي القاسم جعفر بن الحسن بن يحيى بن سعيد الحلبي المشتهر
 بالمحقق عن شيخه الشيخ عربي بن مسافر العبادي عن شيخه الياس
 بن هشام الحائري عن شيخه أبي علي الحسن بن محمد الطوسي عن
 والده شيخ الطائفة المحقة ورئيس الملة عن شيخه محمد بن محمد
 بن النعمان المفيد عن شيخه محمد بن الحسن بن الوليد ج وعن
 الشيخ الصدوق محمد بن علي بن الحسين بن بابويه عن أبيه
 وعن الشيخ أبي القاسم جعفر بن قولويه عن الشيخ الكبير
 الجليل محمد بن يعقوب الكليني بإسنادهم المتصلة إلى
 الأئمة عليهم السلام وللعلامة طرق عديدة من غير طرق
 المحقق يطول المقام يذكرها متصلة بكتب هؤلاء الحديثين
 كطريقه بواسطة السَّيِّدِينَ الجليلين السَّيِّدِ عَلِيِّ والسَّيِّدِ
 أَحْمَدَ الطَّائِوسِيِّينَ وبهذا تبين لك الطرق الموصلة إلى أكثر
 كتب أصحابنا في الفقه والحديث وبأجازتنا هذه اجزنا

لك في الاخبار والتحديث عن القديس من مشايخنا والحديث
 وقد اجرتنا لك ما الفه شيوخنا المذكورون من غير واسطة
 بيننا وبينهم المبسوطه والمختصرة سيما كتب شيخنا الاول
 المشنف لاذن العلماء الزمان باقراط مؤلفاته الزائدة
 على مؤلفات القدماء الاعيان في البيان والحجة والبرهان
 فهو في تأويل الاحاديث كيوסף الصديق كما وصفه الله
 تعالى في كتابه على التحقيق وكذلك ما الفه شيخنا الثاني
 والثالث من الكتب الرسائل وكذلك ما تفضل به علينا
 المتعالى من التوفيق لما الفناه من الكتب المبسوطه والشروح
 المحررة المضبوطة والمقون الموجزات المنقحة والرسائل اجوبة
 المسائل المبينة والمصرحة وما الفناه من المقابلات ووقايات
 ائمتنا الاعيان مثل كتابنا الموسوم بالرواشح الربانية
 في شرح الكفاية الخراسانية وكتاب السوانح النظرية
 في شرح البداية المحررة وكتاب نوار اللوامع في شرح
 مفاتيح الشرايع وكتاب رسائل اهل الرسالة ودلائل

اصل الدلالة وهي الرسائل التي لقناها في فقه الصلوة
 اليومية ورساله الزكوة والخمس ورساله الصوم ورساله
 الحج وهو كتاب اشتمل على اثني عشر رسالة جامعة لمسائل
 الفقه كلها وما برز منه سوى المذكورات نسأل الله
 اتمامه على احسن اتمام وختام وكتاب المحقق النواظر
 في شتمه كتاب النوادر نوادر الكاشفي قد برز منه كتاب
 الطهارة لان الذي برز من المحقق المذكور كتاب في الاصول
 وكتاب المحقق الناطرة في شتمه الحقائق الناطرة برز منه
 مجلدان ونسأل الله اتمامه وكتاب القول الشارح والحجة
 في العقائد عملته لثمرات المجهة برز منه المجلد الاول
 في التوحيد وما يتعلق به من شرح الاسماء والصفات
 وسنبتعه بحزئين آخرين الاول في النبوة والامامة والثاني
 في العدل المعاد وما يتعلق باحوال النشأة الاخرية
 وكتاب سده العباد ورشاد العباد عملنا اوله متنا
 موجزًا جامعًا لفروع المسائل كلها برز منه المجلد الاول

لكنه من كتاب الحج قد غلب فيه الأسلوب وقرناه بالاستدلال
 على وجه متوسط بين الإيجاز والاطناب قد برز من المجلد
 الثاني كتاب المتاجر والمكاسب طائفة من كتاب ليوع
 وكتاب المحاسن النفسانية في اجوبة المسائل الخراسانية
 وهو كتاب مشتمل على مسائل لأهل خراسان قد اجنبنا
 عنها باجوبة قد اشملت على التحقيق والبرهان واحتوت
 على اكل تبيان وبيان وكتاب البراهين النظرية في اجوبة
 المسائل البصرية وكتاب كشف اللثام في شرح افهام
 الافهام في عقايد دين الاسلام متنبجداً لآمى الشيخ
 سليمان الى غير ذلك من الرسائل المشار اليها ولجوبة المسائل
 المعتمد عليها مشيخاً عليه اذ لم الله ايامه ورفع الله في
 العالم العلوى اعلامه وجلل منزلته ومقامه الوقوف
 على قدم الاحتياط المشترط على في التحديث والقوى والتعلق
 باذيال الدليل الراجح الاقوى من الكتاب السنن الذين
 هما الثقل الاكبر والاصغر والتأمل واجادة النظر

والتولى لما يتولاه امثاله من اولى الحسبة فيما وقع وصدر
 غير مقلد لمنات وغير اركان ممن شاع واشتمه بل
 يمضى ما يتقن لديه وظهر ويقف عند الشبهات وعدا الظفر
 بالخبر نسأل الله لنا وله السداد في المبدء والمعاد وان يؤهلنا
 في هذا المقام ويسلمنا من الخطر ونلتقمس منه الدعاء في الاوقات
 الشريفة سيما في اوقات السحر وكذلك لمشايعنا المذكورين
 ولمن تمسك بدين الائمة الاثني عشر وجرى ذلك وصدر
 باملأى لضعف بصرى عن النظر وتفاهد همق عن اجراء
 القلم لما انا فيه من المرض والضرر بقلم ابني الروحاني
 المرزوق من الله العناية والظفر بذيل المطلوب من العلم
 والعمل الشيخ مرزوق بن الشيخ محمد بن الشيخ عبد الله
 الشويكي البحراني باليوم الثاني من شهر جمادى الاولى سنة ١٢٤٢
 واني اجرت لهذا الفتى اخي احمد وهو نعم المجاز وذاك
 حقيق لنا ان يجيز وذاك حقيقة لا يجاز فوفقه ربي لنيل
 المنى فنعم الطريق له والمجاز لمؤلف هذه الاجازة الحمد

لله الذي وفقنا صدور هذه الاجازة منا لاجلنا الواحد
 الشيخ احمد بن الشيخ زين الدين البحراني على نحو ما حرت
 وقررت لاهلية لذلك كتابه العادة جرت وقد اذنت
 له في الرواية عنى وعن مشايخي في جميع مقرواتي ومسموعاتي
 ومؤلفاتي مشايخي المذكورين وفقه الله تعالى لجميع الاعمال
 والطاعات وجعلها من احسن المتاجر والبضاعات و
 نفع به المسلمين في العلم والعمل وجنبه الاضاعات وتحذره الله
 وائمة الدين ومنتهى الشاد في جميع الشاعات وكتب اخوه
 في الدارين خادم العلماء حسين بن محمد بن احمد بن ابراهيم
 الدرازي البحراني محل خاتم قال محمد حسين مستن

صَوِّرَ اجازتنا على كرامان فاضل عاقلان والفهم الثاقب والرضا
 اللوحي المعنى الولي المجدد الشيخ احمد البحراني الذي مننا على امتنا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على نبينا محمد وآله
 الطاهرين ائمة القادس قد استجازني الولد الاعز الامجد الاسعد

الشيخ أحمد بن الشيخ زين الدين الأحسائي المطرفي وفقه الله
 لبلوغ الغاية في الرواية والدراية كما جرت به عادة السلف
 والخلف فاستخرت الله تعالى اجزت له ان يروي عن جميع ما صنفه
 علماؤنا فدرس الله ارواحهم في العلوم العربية والادبية
 واللغوية والاصولية والفقهية وال اخبارية سيما من بينها
 الكتب الاربعة التي عليها المدار في هذه الاعصار وهي الكافي
 ومن لا يحضره الفقيه والتهذيب والاستبصار وتفصيل مسائل
 الشيعة وهداية الامة ومجاز الانوار فاني اروي جميع ذلك
 قراءة واجازة عن والدي استادي ومن عليه في جميع العلوم
 اعتمادى واليه استنادى الثقة الموثمن الشيخ حسن بن
 الشيخ محمد بن الشيخ علي بن خلف بن ابراهيم بن ضيف الله
 البحراني الدمستاني عن شيخه الشيخ عبد الله بن علي البلادي
 عن شيخه علامة الزمان الشيخ سليمان بن الشيخ عبد الله
 البحراني الماحوزي وادوى ذلك ايضا اجازة عن الشيخ يوسف
 بن الشيخ أحمد بن الشيخ ابراهيم الدرازي عن الشيخ حسين بن

الشيخ محمد بن جعفر الماحوزي عن الشيخ سليمان بن الشيخ عبد الله
 الماحوزي المتقدم وادوى كل ذلك عن اخيه البهي الشيخ عبد
 علي بن الشيخ احمد بن الشيخ ابراهيم قراءة واجازة عن الشيخ
 حسين الماحوزي المتقدم عن الشيخ سليمان وادوى جميع
 ذلك ايضا بلا واسطة اجازة عن الشيخ الافخر خاتمة المجتهدين
 الشيخ حسين بن الشيخ محمد بن جعفر الماحوزي عن الشيخ
 سليمان بطريقة المثبتة في اجازاته لتلاميذه وغيرها ما اشتملت
 عليه اجازات لسلف من علمائنا الامامية الاثنى عشرية
 فليروى عن صاحب الرواية وثبتت عنك روايته الى من
 شاء واحب اراد مشرطا عليه ما اشترطه على مشايخي
 من الاحتياط في الرواية والعلم والعمل ملتصا منه ان يدعو
 الى لو الادي وولدي مشايخي في مظان الاجابة والبقاع
 المستطابه بلفظ الله الامل في العلم والعمل الوصول الى درجة
 استنباط الاحكام من ادلتها والعوز بعليها ورجعها و
 وكتب تراب فعال العلماء الاعلام احمد بن حسن بن محمد بن

على بن خلف بن إبراهيم بن ضيف الدقستانى العزة شهرته الحرام
 سنة الخامسة والمائتين والفجيرة على مهاجرها الصلوة و
 الحقبة محل الخاتم

صورت اجازة جليلك مولى النبيل الفاضل النخري الرباني مرحوم

افاميرزا ^(٩٠) بسم الله الرحمن الرحيم ^{بسم} همدك شهرستانى

بسم الله تعالى الحمد لله الذى نور قلوبنا بنور هدايته وفتح
 مسامع عقولنا بمقاليده عنايته ونظمانى سلك حملة دينه
 وشريعته والصلوة والسلام على الصادع برسائه والمنتجب
 لدلائله محمد وآله المتوجين بتاج كرامته وبعد فيقول
 العبد الزاحى عفومولاه محمد مهدي الموسوى الشهرستانى
 اصلا الكربلايى مسكنا ومدفنا بفضل ربه العليم بصروا
 عيوب نفسه وجعل يومه خيرا من امه حيث ان الشيخ الجليل
 والعمدة النبيل والمهدي الاصيل العالم الفاضل البارز
 الكامل المؤيد المسدد الشيخ احمد الاحماتى طال الله بقاءه
 واقام فى معارج العزادام ارتقاءه من رتغ رياض العلوم

الدينيه وكرم من حياض زلال سلسيل الاخبار النبويه
 قد استجازني فيما صحته روايته وثبتت لدي روايته
 من معقول ومنقول وفروع واصول حسبما جرى عليه لسلف
 والخلف من علمائنا الابرار من الشرف والانتظام في سلك
 الرواة عن الائمة الاطهار ولما كان دام عزه وعلاه
 اهلا لذلك فسارعت الى اجابته وانجاح طلبته لما
 كان اسعاف ماموله فرضا لفضله وجوده فطشة فاقول
 اني قد اجزت ادام الله علاه ان يروى عنى ما صحته روايته
 من مقرر ومسموع وما جازت لي اجازته من معقول و
 مشروع ولا سيما كتب الاخبار وخصوصا من بينها الاربعة
 المسائرة في الاعصار كمسير الشمس في دائرة نصف النهار
 وهي الكافي والفقيه والتهذيب والاستبصار وجملة
 ما صنفه علماؤنا رضوان الله عليهم في جميع العلوم والفقه
 والاصول والتفسير والحكمة واللغة والمنطق والمعاني و
 البيان وغيرها ولما كان طريقي الى رباب عصمة صلوات

عليهم عديده وبكثرة الوسائط صارت منتشرة الا انه لا يسقط
 الميسور بالمعسور هذا الكفينا من ذلك باشهرها وهو ما اجاز
 قراءة وسماعا شيخنا العلامة واستادنا الفهم جامع المعقول
 والمنقول مستنبط الفروع من الاصول وحيد عصره وفريد دهره
 المنتقل الى جوار ربه الكريم الشيخ يوسف البحراني عن شيخه واستا
 بل شيخ الكل في الكل الشيخ حسين الماحوزي طاب ثراه عن شيخه
 نادرة الزمان واغلوطة الدوران الشيخ سليمان عن شيخنا غياص
 بخار الانوار ومستخرج لثا الى الاخبار وكفوز الاثار المولى الفاضل
 المولى محمد باقر المجلسي طيب الله مضجعه عن والده ومشاينحه ثما هو
 مشهور وفي الكتب مسطور والمامل منه دام غزه التمسك
 بذيل التقوى والاحتياط في الفتوى كما هو بذلك موصول
 وان لا يدسني في الخلوات وادبار الصلوات وفي مظان الاجابات
 في حياتي وبعد الممات وكتب بيمنه الداثه احوج المرابين
 الى رحمة ربه الواسعة في بلدة كربلاء المشرفة في سنة ١٢٨٠ وكتب لائمه

محمد مهدي الموسوي

منقولاً من خطه الشريف

اجتمعوا لمبر الأفاضل على الطائفة العظمى أمما الجليل الشيخ الأجل على الله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله على نعمه التواتره والانه المتكاثره والصلوة على سيد اهل
الدنيا والاخرة محمد وعترته الطاهرة وبعد فيقول العبد الخاطي
ابن محمد على الطباطبائي ارقى كتابه يميناه وجعل عقباه خيرا من
دنياه ان من اغلاط الرمان وحسانات الدهر الخوان اجتماعي
بالاخ الروحاني والمحل الصمداني العالم العامل والفاضل
الكامل ذي الفهم الصائب والذهن الشاقب الراقي اعلى درجات
الورع والتقوى العلم واليقين مولانا الشيخ احمد بن الشيخ
زين الدين الاحصائي دام ظله العالي فسألني بل امرني ان اجيز
له ما صح لدى اجازته واتضح على روايته من مصنفات علمائنا
الابرار وفقهائنا الاخيار بالاسانيد المتصلة الى الائمة الطاهية
وخلفاء الرسول المختار سيما الكتب الاربعه الشهيرة كالشعر
في رابعة النهار الكافي والفقيه والتهذيب الاستبصار
وساير كتب شيخ الطائفة المحقق ومرجع الشريعة والطائفة المحقة

وكتب السيد المرتضى الملقب من علم الهدى بعلم الهدى وكتب آياته
 الله العلامة وحجة الخاتمة على العامة وكتب موليين الرشيد
 الشهيد بن السعيد بن وساي وكتب علماءنا المتقدمين والمتأخرين
 رضوان الله تعالى عليهم اجمعين سيما كتب شيخنا الرباني والدي
 الروحاني مؤسس ملة سيد البشر في راس المائة لثانية عشر
 خاتمة العلامة واستبدى الفهم الاجل الافضل الاكل مولانا
 محمد باقر بن محمد اكل قدس الله فيسبح وتبته واسكنه بجوهر جنته
 فاجزت له دام مجده رواية جميع ذلك وان يروى عن مصنفاتي
 ومؤلفاتي ومقرأتي ومسموعاتي سيما الشرحين على النافع
 الكبير الصغير خصوصاً الاخير فاني ذكرت فيه الاحتياط الذي هو
 مسلك النجاة في جميع كتب العبادات وعليه بالورع والتقوى في
 العمل والقوى ليا من العثور في الورد والصدور واسأله ان لا
 ينساني من صالح الدعوات عقيب الصلوات وفي مظان الاجابا
 والحمد لله رب العالمين والصلوة على محمد وآله الطاهرين محل خاتم
 صوره اجازة خاتمة خاتمة عالمي بيد المولى العمد الذي عليه الاعمال

لمولى الادب المهتكم افا سيد محمد طاب ثراه بحر العلوم وعلى الله توفيقه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذى رفع درجات العلماء وجعلهم ورثة الانبياء و
 خلفاء الاوصياء وفضل مدامهم على دماء الشهداء والصلوة و
 السلام على سوله البعوث بالشرعية الفراء والحنيفة البيضاء محمد و
 اله الاثمة الامناء والقادة الادلاء ما اظلت الحضرة واقلت
 الغيرة وايغت ثمار العلم في طروس العلماء وارتعت كوئس الفضل
 من دروس الفضلاء وبعد فلما كان من جملة الله البائع و نعمته
 السابغة ان جعل لحفظ دينه واحكامه علماء مستحفظين لشرايعه
 واحكامه صار يتلقف الخلف عن السلف ما استحفظوا من علوم
 اهل العصمة والشرف فبلغوا بذلك اعلى المراتب فالوا به اثم المواب
 وكان ممن اخذ بالخط الوافر الاسنى فاز بالصيد المتكاثرا لا هنى
 زينة العلماء العاملين ونجدة العرفاء الكاملين الاخ الاسعد
 الامجد الشيخ احمد بن الشيخ زين الدين الاحصائي زيد فضله ومجده
 وعار في طلب لعل اجده وقد التمس من ايدى الله تعالى الاجازة في

رواية الاخبار الواردة عن الأئمة الأطهار سلام الله ابناء الليل والنهار
عن مشايخي الاعاظم الجله ووسائلي الى رؤساء المذهب والملة
فسارعت الى اجابته وقابلت لتماسه بانجاح طلبته لما ظهر لي من
ورعه وتقواه وفضله ونبله وعلاؤه فاجزته وفقه الله لسعادة الدارين
وجباه بكل ما تقر به العين رواية الكتب التي عليها المدار في الاعصا
والامصار الكافي الفقيه التهذيب الاستبصار والكتب الثلاثة
الجامعة لمتفرقات الاخبار وهي الموافي والوسائل وبحار الانوار وكذا
سائر كتب الحديث والتفسير والفقه والاستدلال وكتب اللغة و
العربية والاصول والرجال وجميع ما صنف في الاسلام من العلوم
العقلية والنقلية الفرعية منها والاصليّة لتكون اجازة عامة لمصنفنا
الخاصة والعامة وما جرحه قلبي من كتب رسائل وتعليقات ومسائل
ومنها الدرة الفاخرة المنظومة في فقه العنقة الطاهرة وانا اروي كذا
جميع كتبنا الاعلا وغيرها من الكتب المصنفة في الاسلام بطرق متعدّدة
عن جميع كثير من مشايخنا وجم غفير من نواميس عصرنا فيها ما اخبرني
به شيخنا العالم العلامة العلم واستادنا الفاضل الفضل

الفهامة المحقق النخبر والمدقق العديم التظير جم المناقب و
 المفاخر الشيخ محمد باقر عن شيخه ووالده الاجل الاكمل المولى
 محمد اكمل عمرهما الله برحمته الكاملة والطافة الشاملة عن عدة
 من العلماء الاجلاء والفضلاء النبلاء منهم الفاضل الامجد
 الاوحد الامير زاهد بن حسن البشير المحقق المدقق المسدد جمال الدين
 محمد الخو انصاري الشيخ الفقيه الاخير الشيخ جعفر المفاضي بحق
 رواياتهم عن الشيخ الاجل الورع الازهد والعالم العامل المؤيد
 مروج الشريعة ومهد الطريقة والحقيقة جدنا الامي التقي
 الزكي المولى محمد تقي المجلسي عن شيخه العلامة فحة العلم والادب عيبة
 الفضل والحسب مشكوة انوار التحقيق ومرات سرادق التدقيق شيخ
 الاسلام والمسلمين بهاء الملة والحق والدين محمد عن والده
 الشيخ الفقيه النبيه الامجد الشيخ حسين بن عبد الصمد العامل
 الحارثي عن شيخه الامام العلامة الجامع لعلوم الاسلام والموضع
 لمسالك الافهام عدة العلماء المتبحرين الشيخ زين الدين الشهير
 بالشهيد الثاني قدس الله رتبته ورفع في اعلا الجنان رتبته وما

اخبرنا به شيخنا الفقيه المحدث الكامل واستادنا الورع العالم
 العامل الكرمين الكرمين الكرمين يوسف بن احمد بن ابراهيم البحراني
 الحارثي صاحب كتاب الحدائق وغيره من التصنيفات راوت عن شيخ
 العلامة الفهامة ذي العزم المنيع والشان الرفيع المولى محمد رفيع
 الجيلاني ثم الشهيد وشيخنا العلامة الفقيه النبيه الوجيه
 شيخ علماء عصره ومقدم فقهاء دهره الشيخ محمد المهدى الفتوحي
 قدس الله نفسه وطيب مسر عن شيخه رئيس المحدثين في زمانه
 وقدره الفقهاء في اوانه المولى ابى الحسن العامل الفتوحي وشيخنا
 بالاجازة السيد العالم العامل الورع والفقيه النبيه الخبير
 المطلع الامير سيد حسين بن السيد الماجد الكرمين العالم الفقيه
 المتكلم الحكيم السيد ابراهيم القزويني عن ابيه بحق رواياتهم عن
 مشايخهم المذكورين عن الشيخ الاجل الاعظم علامة علماء
 العالم خالف اغواص بحار الانوار والفائض نواره في الاقطار
 المولى محمد باقر بن المولى النعماني المولى محمد تقى المجلسي عن ابيه
 عن الشيخ البهائي عن ابيه عن الشهيد الثاني رفع الله درجته

كما احسن خاتمة وبما ذكرناه وما لم نذكره عن شيخنا الشهيد الثاني
 رحمه الله عزوى جميع مصنفاته ورواياته ومجازاته وكل كل من كان
 تقدمه من العلماء الاثبات فجميع الطبقات بما اشتملت عليه
 اجازته للشيخ حسين بن عبد الصمد واجازة ولده المحقق الشيخ
 حسن رحمه الله واجازة العلامة على الاطلاق لانباء زهرة وغيرها
 من الاجازة المبسوطة فانها وافية بذلك فليروى عن امت يامه
 وسعدت اعوامه كيف شاء واحب لمن شاء وطلب ملتسماً منه
 دام مجده ان يذكرني بصالح الدعوات ويحريني على خاطرهم في الحق
 وبعد الوفاة وان لا يترك طريق الاحتياط فان فيها النجاة يوم العبور
 على الضراط وكتب ذلك فقير عفوري الغني محمد بن مرتضى بن
 محمد المدعو بمهد الحسن الحسيني الطباطبائي ضحوة يوم الجمعة الثاني
 والعشرين من ذي الحجة الحرام من سنة تسع ومائتين بعد الالف من
 هجرة سيد الانام حامداً مصلياً آمين

صور اجازة شيخ الكامل الفاضل العالم المكنى والذرا لا يخرج نجف
 شيخ خضر النجفي بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اَعْلَى اللَّهِ مَقَامُهُمَا

والحمد لله رب العالمين الحمد لله الذي برز انوار الوجود من ظلمات
 العدم وابان بتغير العالم انه المتغير بالازلية والقدر وجعل دين
 نبينا محمداً صلى الله عليه واله من بين الاديان كنار علم وختم
 به الانبياء وبامته ختم تمام الامم وايده بالمعجزات الظاهرات
 بين العرب والعجم ونصره بالايات الباهرات المسمعات اهل
 السمع والصم وبعلى حجة الله الرآقي على اشرف كنفين باشراف قدم
 واله الذين تشرفت بهم بقاء مكة والبيت الحرام صلى الله عليهم
 ما خضع خاضع او خضع خاشع من خشية بارئ النسم اقا بعد
 فان العالم العامل والفاضل الكامل نبذة العلماء العاملين
 وقدوة الفضلاء الصالحين الشيخ احمد بن المرحوم المبرور الشيخ
 زين الدين قد عرض على نبذة من اوراق تعرض فيها الشرح بعض كتاب
 تبصرة المتعلمين بحجة الله على العالمين ورسالة تصنيفها في الرد
 على الجبريين مقويها بالراي العدليين فرايت تصنيفاً رقيقاً
 قد تضمن تحقيقاً وتدقيقاً قد دل على علو قدر مصنفه وجلالة
 شان مؤلفه فلمنى ان اجيزه بعد ما استجازنى ان يرد معنى ما رويته

عن اجازتي كشيخ زبدة الاوائل والاواخر متيديين الصادق
 والباقر استاد الكل في الكل مولانا المرحوم اقا محمد باقر وشيخي
 استاد الجميع على الاطلاق وفريدا العصر في جميع الافاق مشيداً
 اهل العدل في رأس الماتين بهذا الف من هجرة سيد الثقلين
 السيد المهدى الطباطبائي لاجل الروحان بايام وجوده موهراً
 والكون ببقاء جنابه فرحاً مستبشراً عن مشايخنا الاعلاء حتى
 تتصل السلسلة بالائمة المعصومين عليهم افضل الصلوة
 والسلام ولا سيما ما في الكتب التي عليها المدارس الكائن
 والتحذير في فقيه والاستبصار وكذا ما في الوسائل والبحار
 واجزتان يروي عن رسالتي المسماة بغنية الطالب في معرفة
 المفروض والواجب رسالتي الاصولية الموضوعات لاثبات
 مذهب لفرقة الناجية من بين الفرق الاسلامية وشرطي
 عليه لا زال لطف الله واصلا اليه ان ياخذ بحجاة الاحتياط
 في النقل وان يبذل جهدي في نقل الاخبار رعاية البذل وان
 يستعين علي فهم معاني الاخبار وبالجملة على طاعة الملك

الجبار ورجائي منه ان لا ينساني من صالح الدعوات وان يهدي
الى بعض الاعمال الصالحات في الحياة وبعد الممات فاني ربنا
سبقت في الاجل مع اني قليل البزاعة في الطاعة والعمل
فرجائي منه ان يكون لي اخا ناصحا ويهدي لي على الدوام
عمالا صالحا والله
حسبي ونعم الوكيل

حرم بقلم الحقير جعفر في شهر ذي القعدة سنة ١٢٨٥

حسب
الفرمايش خبائط
عمدة الاعاظم والاعيان خير
الحاج حاجي محمد حسن صاحب تاج
كاشاني ابن مرحوم مغفور الحاج محمد
علي بن رحمت باب حاج عبد
الباقي طاب ثراهما
ورموره منسي
سميت

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱	۷	زمان	بنیان	۱۱	۹	بھیرہ	جبرہ
۴	۴	آزہنگام	آجہنگام	۶	۶	ایجازہ	ایجازہ
۵	۵	صفر	حقہ	۶	۲۱	عبد اللہ ناصر	عبد اللہ ناصر
۶	۷	وبان	وبالین	۴	۲۸	انشاد	انشاء
۷	۶	ونہی	ونہی	۱	۳۱	پشہ	بیش
۱۱	۱۱	وتار	وضبور و تار	۱۱	۳۱	مقط	البتہ بقط
۱	۱	ایشان لالت	ایشان لالت	۱	۳۱	رسیدم	رسیدم
۶	۶	لہو و لب	لعب و لہو	۹	۹	و تخیلی را	و تخیلی را
۹	۷	تخلفم	نی لغتم	۱۳	۴۳	مطل در خارج شعر	مطل در خارج شعر
۱۰	۴	اوراقی	اورق را	۱۴	۱۴	ار غلام	بہ از غلام
۱۴	۱۳	فرمود و جوت	فرمود و جوت	۱۱	۵۰	محمد حسین خان	میر حسین خان
۱۵	۱۱	جانہا	جا سا	۶	۱۴	اکتود	کتود
۱۶	۲	الا انظر	الا نظرن	۴	۵۶	۳ مریم	۳ نیز مریم
۱۲	۱۲	ابجل	ابوجل	۲	۶۵	ببائل لفظیہ	ببائل لفظیہ
۱۷	۶	برویم	بررویم	۶	۶	مقات	المقات
۱۸	۳	تہد	سہد	۵	۵	بلفوح	بلفوح
۱۹	۳	بختید	میختید	۱۰	۱۰	بتخ صالح	بتخ صالح

Crucke
1987

صحيح	خط	صفحة	سطر	صحيح	خط	صفحة	سطر
صحيح	خط	٨٣	٥	صحيح	خط	٨٣	٥
الميزان	الميزان	١	٦٦	الميزان	الميزان	١	٦٦
درکاتھا	درکاتھا	٢	٨٧	درکاتھا	درکاتھا	٢	٨٧
بطور واضح	بطور واضح	٦	٨٨	بطور واضح	بطور واضح	٦	٨٨
چهار اجازہ	چهار اجازہ	٥	٨٩	چهار اجازہ	چهار اجازہ	٥	٨٩
ارجسہ	ارجسہ	٩	٩٠	ارجسہ	ارجسہ	٩	٩٠
وسالہ	وسالہ	١٢	٩١	وسالہ	وسالہ	١٢	٩١
جعلہ اللہ	جعلہ اللہ	١١	٩٢	جعلہ اللہ	جعلہ اللہ	١١	٩٢
المحورۃ	المحورۃ	١	٩٣	المحورۃ	المحورۃ	١	٩٣
محمد جعفر	محمد جعفر	٣	٩٤	محمد جعفر	محمد جعفر	٣	٩٤
و عن شیخہ	و عن شیخہ	٢	٩٥	و عن شیخہ	و عن شیخہ	٢	٩٥
لہذہ	لہذہ	١٥	٩٦	لہذہ	لہذہ	١٥	٩٦
مشروط	مشروط	١١	٩٧	مشروط	مشروط	١١	٩٧
تفاحہ	تفاحہ	١	٩٨	تفاحہ	تفاحہ	١	٩٨
حقیقہ	حقیقہ	١٢	٩٩	حقیقہ	حقیقہ	١٢	٩٩
لا بیئہ	لا بیئہ	٣	١٠٠	لا بیئہ	لا بیئہ	٣	١٠٠
وائمۃ الدین	وائمۃ الدین	٨	١٠١	وائمۃ الدین	وائمۃ الدین	٨	١٠١



